

سبک‌شناسی نظم در قرن ششم (بخش ۳، آخرین بخش)

دکتر سیدضیاءالدین سجادی*

چکیده

نوشته‌ای که ملاحظه می‌فرمایید، بخش سوم و پایانی مجموعه مقالاتی است که شادروان سید ضیاءالدین سجادی در معرفی ویژگی‌های سبکی نظم در قرن ششم نگاشته‌اند. این مقاله (بخش پایانی) اختصاص به دو شاعر برجسته دیگر این قرن یعنی افضل الدین بدیل خاقانی شروانی و نیز ظهیرالدین فاریابی دارد و نویسنده فقید، ضمن برشمردن ویژگی‌های سبکی این دو گوینده بزرگ قرن ششم، نهایتاً به معرفی کلیاتی درباره سبک شعر فارسی در قرن هفتم نیز پرداخته‌اند.

کلید واژه‌ها:

افضل الدین بدیل خاقانی، ظهیرالدین فاریابی، سبک‌شناسی نظم قرن ششم، سبک‌شناسی نظم قرن هفتم (کلیات).

* استاد فقید دانش‌گاه تربیت معلم.

افضل الدین بدیل بن علی نجار، خاقانی شروانی^۱ (۵۲۰-۵۹۵) شاعر بلند آوازه قرن ششم هجری قمری، در شروان متولد و به وسیله ابوالعلاء گنجوی، استادش به پادشاه شروان خاقان، اکبر منوچهر شروان شاه معرفی شد و تخلص خاقانی گرفت و نزد عمویش، کافی الدین عمر بن عثمان به تحصیل پرداخت و عمویش او را «حسن العجم» نامید و این لقب برای او ماند و چنانکه خواهیم گفت مانند حسن عرب به مدح رسول اکرم (ص) توجه زیاد کرده و قصاید بسیار در این باره سروده است. او بعد از خاقان اکبر منوچهر، در خدمت فرزندش خاقان کبیر جلال الدین اخستان شروانشاه بسر برده و از او صلوات و جوایز دریافت کرده و مورد تشویق آن پادشاه قرار گرفته است.

به جز خاقان، ممدوحان دیگر از سلجوقیان عراق و خوارزمشاهیان و دیگر امیران داشته^۲ است. خاقانی در ۵۹۵ هـ. ق. در گذشته و در مقبره الشعرا^۳ تبریز دفن شده است.

از آثار خاقانی دیوان اشعار^۴ و مثنوی تحفة العراقین^۵ و مجموعه نامه‌ها^۶ و یک مثنوی کوتاه به نام «ختم الغرائب»^۷ باقی مانده است. اکنون به بیان سبک شعر او می‌پردازیم.

پیش از شروع به بحث در سبک شعر خاقانی به این نکته توجه کنیم که او دعوی نوآوری و ابداع دارد و با صراحت در اشعارش به این ادعا اشاره می‌کند، چنانکه می‌گوید:

منصفان استاد داندند که از معنی و لفظ

شیوه تازه، نه رسم باستان آورده‌ام^۸

و نیز گوید:

مرا شیوه خاص و تازه است و داشت

همان شیوه باستان، عنصری^۹

و:

هست طریق غریب اینکه من آورده‌ام

اهل سخن را سزد گفته من پیشوا^{۱۰}

و ما این دعوی را ثابت خواهیم کرد که این تفاخر درست است و از نوع تفاخر سایر شاعران و گویندگان نیست، البته خاقانی تفاخر اغراق‌آمیز و خارج از اعتدال نیز دارد، چنانکه گوید:

سخن گفتن به که ختم است می‌دانی و می‌پرسی

فلک را بین که می‌پرسد به خاقانی، به خاقانی^{۱۱}

هم‌چنین یک‌سره شاعران و سخنوران دیگر را ریزه چین خوان شعر و فکر و سخن خود می‌داند و می‌گوید:

جرعه خوار ساغر فکر منند از تشنگی ریزه چین سفره خوان منند از ناشتا^{۱۳}

و گوید:

شاعر مفلق منم، خوان معانی مراست ریزه خور خوان من، عنصری و رودکی

از این دعوی‌ها که بگذریم در دعوی نوآوری و تازه‌گویی، صادق است و آن را به اثبات می‌رسانیم؛ اما در آغاز بحث یک مطلب کلی و اساسی داریم و آن، این است که از دیر زمان مردم آذربایجان و ارّان و دربند و شروان با مردم نقاط دیگر تفاوت داشته، مخصوصاً با زبان فارسی دری، که در خراسان رایج بوده است، یکی نبوده و چنانکه مورّخان^{۱۳} و محققان^{۱۴} نوشته‌اند، زبان یا گویش (لهجه) مردم آذربایجان، آذری بوده که از شاخه‌های زبان فارسی قدیم است و آن را *فهلوی* نیز گفته‌اند و آثاری به زبان آذری از شیخ^{۱۵} صفی، *همام*^{۱۶} تبریزی، (متوفّا ۷۱۳ هـ.ق.) و مغربی^{۱۷} (وفات ۸۰۹ هـ.ق.) تا قرن یازدهم اروجی انارجانی^{۱۸} در دست است که به چاپ رسیده. و زبان کنونی مردم آذربایجان مخلوطی است از آذری و فارسی و عربی و ترکی که از دوره صفویه به بعد متداول شده است و نیز نوشته‌اند که ارباب معارف تبریز در قرن یازدهم به فارسی تکلم می‌کردند^{۱۹}.

پس شاعران و گویندگان قدیم آذربایجان و نواحی ارّان و شروان، فارسی دری را از کتاب‌ها فراگرفته و در حقیقت زبانشان در شاعری و نویسندگی، فارسی کتابی و درسی بوده و با گویش و زبان محاوره و تکلم آنان فرق داشته است. به همین جهت است که می‌بینیم ناصر خسرو در سفرنامه‌اش می‌نویسد^{۲۰}:

«در تبریز، *قطران* نام شاعری را دیدم، شعر نیک می‌گفت، امّا زبان فارسی نیکو نمی‌دانست، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود، از من پرسید. با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند».

و همین *قطران* برای خود فرهنگ لغات فارسی درست کرده بود که پیش از لغت اسدی طوسی یعنی پیش از فرهنگ لغت فرس است، امّا از فرهنگ *قطران* اثری در دست نیست و اسدی طوسی در لغت فرس^{۲۱} از فرهنگ *قطران* نام برده است، و *قطران* را گشاینده راه و باب زبان فارسی دری در آذربایجان می‌دانند و نخستین گوینده‌ای است که به فارسی دری خوب شعر گفته و دیگر گویندگان را به این راه کشانده است. و

به گفته سعید نفیسی^{۲۲} زبان فارسی دری از قرن پنجم به ری و عراق و آذربایجان رفته و فرهنگ نویسی برای فارسی از این زمان آغاز شده است.

پس زبان شعری خاقانی زبان خواص و مردم کتاب خوانده و تحصیل کرده است و توان گفت لااقل قصاید او برای مردم با سواد و درس خوانده گفته شده و چنان که خواهیم دید در فکر و احساس و موضوع شعر، ابداع و ابتکار دارد و بسیاری از اشعار او محتاج شرح شده است.

اما خواهیم گفت که در غزلیات و قطعات و رباعیات، زبان روان‌تر و آسان‌تر و نرم‌تر دارد. در این جا مناسب است که برای حسن مطلع بحث کامل و جامع خود در سبک خاقانی، نوشته استاد فقید فروزانفر را درباره سبک این شاعر از سخن و سخنوران^{۲۳} نقل کنیم. او می‌نویسد: «توانایی او در استخدام معانی و ابتکار مضامین از هر قصیده او پیداست. آن معانی و مضامینی که قدما از نظم کردن آن به واسطه وجود زمینه‌های روشن‌تر تن زده یا بر آن ظفر نیافته بودند، به نظم درآورده و در عرصه شاعری روش و سبک جدید به ظهور آورد که مدتها سرمشق گویندگان پارسی بشمار می‌رفت.»

بسیاری از تذکره نویسان و پژوهش‌گران و سبک شناسان، نوآوری و بدیع‌گویی خاقانی را قبول کرده و ساختن ترکیبات بدیع و نو و انسجام و ابداع در سیاق سخن را، از خصوصیات بارز این شاعر دانسته‌اند که مناسب می‌دانیم به بعضی از آنها اشاره کنیم: جامی در بهارستان^{۲۴} می‌نویسد: «خاقانی شروانی را به سبب کمالی که در صنعت شعر داشته «حستان العجم» لقب کرده‌اند، از همه شعرا در اسلوب سخن ممتاز است و در آن شیوه غریب بی‌انبار».

آذر بیگدلی در آتشکده^{۲۵} می‌نویسد: «حکیم خاقانی، فاضلی گران‌مایه و شاعری بلندپایه... الحق در هیچ فن از فنون نظم از فحول استادان کم نیست، در فن سخنوری طرز خاصی اختراع کرده و صاحب معانی بلند و الفاظ دلپسند است. و فقیر را به طرز کلام او نهایت اعتقاد است.»

محمد علی تربیت در دانشمندان آذربایجان^{۲۶} می‌نویسد: «خاقانی یکی از مشاهیر ادبای عصر خود بوده و در نظم، شیوه مخصوص داشته که همیشه طمطراق الفاظ و طنطنه اوزان جالب توجهی را در اشعار خود مراعات می‌کرده، قوافی و ردیف‌های غریب و تشبیهات و تعبیرات عجیب، ابداع می‌نموده است.»

صاحب مجمع الفصحا^{۲۷} می‌نویسد: «حکیمی است دانا و فاضلی است بینا، بلیغی است سخن‌دان و شاعری است سخن‌ران... وی را در شاعری، طرزی است که خاصه اوست.»

نوآوری و ابداع خاقانی در ترکیبات و تعبیرات، شیوه وصف، بیان اندیشه و احساس، آوردن موضوعات تازه، انتخاب اوزان و قوافی و ردیف‌های مخصوص، سرگذشت و حکایت و حسب حال، مشاعره و نظیره گویی است. و ما هر یک از این وجوه را در انواع شعر او بررسی می‌کنیم و سبک هر یک را با خصوصیات آن شرح می‌دهیم. با توجه به اینکه در ابتدای شاعری به شاعران خراسان، مخصوصاً عنصری سخت توجه داشته، و خود را بدل سنائی دانسته و گفته:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد^{۲۸}
نیز گوید:

«چون به غزنین شاعری شد زیر خاک خاک شروان ساحری دیگر بزاد»^{۲۹}

و سبک سنائی را بیشتر تتبع کرده است و بعضی از قصاید سنائی را مانند قصیده راثیه او، که مطلعش این است:

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار^{۳۰}
استقبال کرده که مطلعش این است:

الصباح الصبوح آمد کار النثار النثار آمد یار^{۳۱}

خاقانی شعر خود را «منطق الطیر» و «منطق الطیور» و «لسان الطیور» نامیده و می‌خواهد مخاطب و ممدوح او سلیمان و «سلیمان لوا» باشد تا سخن او را دریابد و ارزش نهد. و چنانکه خواهیم گفت قصیده‌ای هم در مناظره مرغان دارد که آن را قصیده منطق الطیر عنوان داده‌اند و یک جا می‌گوید:

از این قصیده که گفتم سخنوران جهان به حیرتند چو از منطق الطیور ذباب^{۳۲}

و جایی گفته است:

ز خاقانی این منطق الطیر بشنو که چون او معانی سرائی نیابی
لسان الطیور از دمش یابی ارچه جهان را سلیمان لوائی نیابی^{۳۳}

و ظاهراً این بیت مثنوی تعریض به خاقانی است که می‌گوید:

منطق الطیر ان خاقانی صداست منطق الطیر سلیمانی کجاست^{۳۴}

بسیاری از قصاید خاقانی نام دارد. مانند «مرآت الصفا» و «کنز الکرکاز» و...^{۳۵} زبان شعری خاقانی بسیار گویا و پر دامنه است. او تمام حالات و سوانح و حوادث زندگی خود و خانواده و دوستان و شرح مسافرت‌هایش را به شعر بیان می‌کند و تنوع موضوعات شعر او و نیز تازگی و نوآوری او در موضوع از همین جهت است چنانکه در جای خود خواهیم گفت و اینک به تجزیه و تحلیل انواع شعر خاقانی از نظر سبک می‌پردازیم، با توجه به اینکه بعضی از قصاید خاقانی مانند «ایوان مدائن» در شعر فارسی نظیر ندارد.

قصاید - در دیوان خاقانی یکصد و سی و دو قصیده بزرگ وجود دارد که بسیاری از موضوعات آنها تازه است و در شعر شاعران پیش از او، یا بعد از او دیده نمی‌شود. از جمله: نعت پیامبر اکرم (ص) و بیان عظمت و مقام و صفات خاص آن حضرت در چند قصیده، وصف مناسک حج و منازل راه مکه و وصف حال حاجیان. مهم‌ترین موضوع به کلی ابتکاری، شرح آیین مسیحیت و اصطلاحات مسیحی است که چون مادرش نسطوری تازه مسلمان بوده و خود با محیط مسیحیت و مسیحیان نزدیک بوده، تحت تأثیر قرار گرفته و این کیش و آیین در شعرش جایگاهی خاص یافته و قصیده‌ای خاص هم ساخته که به قصیده ترسائیه مشهور است و شکایت از حبس نموده و به یک شاهزاده مسیحی اتحاف کرده با مطلع:

فلک کژ روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا^{۳۶}

و توان گفت که جز شرح آیین مسیحیت، تجلی افکار و معتقدات و آیین‌های سایر ادیان و مذاهب هم در شعر خاقانی زیاد است و غالباً در شعر دیگران دیده نمی‌شود.

توجه به دانشمندان و مدح و مرثیه آنان نیز در قصاید خاقانی صورت خاص و تازه‌ای دارد. مطالب مربوط به خانواده، پدر و مادر، زن و فرزند و در گذشت همسر و بیماری و فوت فرزند نیز به این صورت در شعر دیگران نیست؛ مخصوصاً سخن گفتن درباره همسر و در گذشت همسر اول و اختیار همسر دوم تازگی دارد و از موضوعاتی است که اصلاً مورد توجه دیگر گویندگان نبوده و می‌توان گفت این برخورد به علت نزدیکی با مسیحیان و آشنایی با آنان و به اصطلاح امروز، نوعی فرنگی مآبی شاعر بوده است.

تغزلات قصاید خاقانی بیشتر با وصف صبح و آفتاب آغاز می‌شود و از این توصیف کمتر صرف نظر می‌کند. به این جهت ما خاقانی را «شاعر صبح» لقب داده‌ایم. و در این جا نکته قابل توجه این است که آفتاب و خورشید، مظهر مهر است و برای خورشید، صدها ترکیب و تعبیر ساخته که بعضی را خواهیم آورد و جالب آن است که خورشید در آسمان چهارم قرار دارد و عیسی مسیح هم به آسمان چهارم رفته و با خورشید هم‌خانه و هم‌سایه^{۳۷} است و این مطلب هم، در شعر خاقانی تازگی دارد. چنانکه در قصیده مسیحیت می‌گوید:

مرا، از اختر دانش چه حاصل که من تاریکم او رخشنده اجزا
چه راحت مرغ عیسا را، ز عیسا که هم‌سایه است با خورشید عذرا

و مرغ عیسی، شب پره یا شب کور و خفاش است که او را از گل ساخته^{۳۸}. خاقانی برای تفکر و اندیشه و احساس نو و مخصوص به خود، تعبیرات و تشبیهات و استعارات گوناگون ساخته و در شعر آورده که مجال ذکر و بر شمردن آن‌ها نیست.

از صنایع بدیعی، بیش از همه ایهام و تناسب در شعر خاقانی به چشم می‌خورد و این صنعت سبب شده که دامنه تخیل و صورت سازی تخیلی شاعر به حد بسیار زیاد گسترش یابد و به جایی برسد که سخن او درخشان و عالی باشد، و همین صنعت بدیعی است که حافظ از خاقانی گرفته اما با جلا و درخشندگی بیشتر در شعر آورده و نگارنده، این توجه کامل حافظ را به خاقانی در مقاله‌ای به تفصیل آورده و اثبات کرده‌ام^{۳۹}. یک خصوصیت دیگر هم در صورت ظاهر و شکل صوری قصاید خاقانی هست و آن علاقه زیادش به تجدید مطلع است که به گفته شمس قیس در المعجم^{۴۰} از دیگران به این کار مولع تر بوده است. خاقانی تا چهار مطلع قصیده می‌سازد و از تجدید مطلع وسعت دامنه معنی و شرح و توصیف را می‌خواهد. او قافیه را تکرار می‌کند و هر مطلع را به بیان موضوعی اختصاص می‌دهد، مثلاً مطلع اول تغزل و عشق و نسیب و تشبیب، و مطلع دوم توجه به مظاهر طبیعت و وصف آن و یا در مطلع دوم وصف آلات و ادوات موسیقی و کار نوازنده را وصف می‌کند و در مطلع بعد، مطلب اصلی قصیده، مانند مدح یا سفر مکه و حکمت و موعظه یا رثاء می‌آید.

اوزان قصاید: سی و پنج قصیده از قصاید بلند در وزن مضارع مثنی‌اخر ب مکتوف محذوف «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» یا مضارع مثنی‌اخر ب مکتوف مکتوف

«مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات» سروده شده و بیست و شش قصیده در وزن رمل مثنی محذوف «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» یا مقصور «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن» و نه قصیده در بحر رمل مسدس است.

از این دو بحر گذشته، بحر منسرح مثنی سالم وزن سیزده قصیده است که «مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات» است. بحر سیزده قصیده هم خفیف مسدس مخبون «فاعلاتن مفاعلن فعلا» یا «فاعلاتن مفاعلن فعلا» است. ده قصیده هم در بحر هزج مسدس مکفوف «مفاعیلن مفاعیلن فعولن» یا مقصور «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» است. هفت قصیده در بحر مجتث اخب «مفاعلن فعلا» سروده شده. شش قصیده در بحر هزج مثنی سالم «مفاعیلن، چهار بار» آمده شش، قصیده در بحر رجز مثنی سالم «مستفعلن، چهار بار» آمده، پنج قصیده در بحر متقارب مثنی سالم «فعولن، چهار بار» سروده شده که بعضی مقصور «فعولن فعولن فعولن فعولن» است. و یک قصیده هم در بحر سریع مطوی موقوف است: «مفتعلن مفتعلن فاعلات». قصیده‌ای هم دارد که دو وزن پیدا می‌کند به این مطلع:

روزم فرو شد از غم و هم غمخوری ندارم رازم برآمد از دل و هم دلبری ندارم^{۴۱}

که طبق همه نسخ قدیمی به همین شکل است، اما در بعضی چاپ‌ها^{۴۲} بدون واو در اکثر ابیات آمده. به این جهت مطابق قول یکی از شارحان^{۴۳} در وزن مضارع مثنی اخب: «مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن» یا در اخب مکفوف: «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» خوانده می‌شود.

قافیه و ردیف: چنین به نظر می‌رسد که خاقانی در گزیدن قوافی مناسب با متن شعر و معنی و مفهوم آن، دقت دارد. هم‌چنین از غلط‌گویی در قافیه و عیوب آن مانند شایگان و اختلاف حدو و توجیه و مانند آن می‌پرهیزد. حتی شمس قیس که عیوب قافیه را در شعر شاعران به دقت بررسی می‌کند، کمتر بر خاقانی خرده می‌گیرد. یک مورد خرده‌گیری او هم ناوارد^{۴۴} است و خود اشتباه کرده زیرا در بحث زیادات «آسیاب» را در قافیه‌ای از شعر قصیده منطق الطیر غلط می‌داند و «ب» را در آن کلمه زاید می‌شمارد در حالیکه «آسیاب» مرکب است از «آس» و «آب» یعنی سنگی که با آب می‌گردد مانند «خراس» و «گاو آس» که با خر یا گاو می‌گردد. البته بعدها «ب» افتاده و «آسیا» معمول شده (آسیای بادی و آسیای آبی و برقی و مانند آن). قوافی^{۴۵} ممال را هم رعایت می‌کند و کلمات «رکیب» و «حسیب» و «کتیب» را با یاء مجهول به

شیوهٔ قدما^{۴۶} می‌آورد و شیوه قافیه آوردن او در تمام انواع شعرش رعایت شده چنانکه نمونه‌هایی می‌آوریم.

تغنی‌هایی نیز در قافیه دارد، مانند «آتشناک تو» با «الاکِ تو»^{۴۷} و «نمونه شود» با «نکو نشود»^{۴۸} گاهی تلفظ را در قافیه در نظر می‌گیرد مانند «آورده است» با «فرداست» و «ناورد است»^{۴۹}. اما ردیف در قصاید خاقانی چشمگیر است و به نظر می‌رسد در آوردن ردیف و ساختن قصیدهٔ مردّف تعمّد داشته و از مجموع صد و سی و دو قصیدهٔ بلند او، هشتاد قصیده، مردّف است و بیشتر در حرف «دال» است که کلیت دارد و نیز در حرف میم است و در قوافی حرف الف ردیف ندارد. بسیاری از ردیف‌ها را به تناسب موضوع قصیده انتخاب کرده مثلاً چون غزان خاک در دهان امام محمد یحیی کرده و او را خفه کرده‌اند، در رثاء او قصیده‌ای دارد با ردیف «خاک» و گفته:

ناورد محنت است در این تنگنای خاک محنت برای مردم و مردم برای خاک^{۵۰}

و «آورده‌ام» ردیف قصیده‌ای است در موضوع آوردن مشتی خاک از بالین پیامبر اکرم (ص):

صبح وارم کافتابی در میان آورده‌ام آفتابم کز دم عیسی نشان آورده‌ام^{۵۱}

و ردیف «ان شاء الله» در قصیدهٔ آرزوی اشتیاق خراسان:

به خراسان شوم ان شاء الله آن ره آسان شوم ان شاء الله^{۵۲}

و «صفاهان» ردیف قصیدهٔ مدح اصفهان است.

بیشتر ردیف‌های قصاید، فعلی است، و به طور کلی بار معنی بیت را، ردیف تحمّل می‌کند و معنی را پایان می‌بخشد، علاوه بر اینکه وزن قصیده را سنگین‌تر و استوارتر می‌سازد.

علوم و اطلاعات در شعر خاقانی: به یقین و با جرأت می‌توان گفت که شعر هیچ شاعری حتی شاعران قرن ششم به این اندازه بهره‌ور از دانش‌های گوناگون نیست و به راستی حیرت‌آور است که فرزند یک نجّار در شروان این همه دانش‌های فراوان زمان خود را فراگرفته و در ذهن جای داده که به آسانی در شعر آورده است.

به جز علوم و معارف اسلامی و قرآن و حدیث و زبان و ادبیات عرب^{۵۳}، اساطیر و قصص انبیاء و داستان‌های شاهنامه و خواص گیاهان و صور فلکی و آداب و رسوم ملل و اقوام و قواعد و قوانین ادیان و مذاهب همه در اشعار خاقانی آمده و به همین جهت، شعر

او را مخصوصاً در قصاید بلند، دشوار و گاهی متکلف ساخته، تا حدّی که بسیاری از اشعار او را غیرقابل فهم دانسته‌اند. و کسانی مانند عرفی شیرازی گفته‌اند: «در کلیات او که مظهر جزئیات است، تخمیناً در پانصد بیت زیاده احتمال معنی را راه نیست»^{۵۴} و البته این سخن دور از انصاف است و همه ابیات او دارای معنی است اما در بعضی از اشعار معنی به دشواری و زحمت بدست می‌آید. ولی با آشنایی به زبان خاص خاقانی و شناخت ترکیبات و تعبیرات او درک معنی و مفهوم اشعارش آسان می‌شود.

او همه علوم را آموخته، اما با اینکه نخستین مرتبی او عمویش کافی الدین عمرین عثمان^{۵۵}، فیلسوف بوده، با فلسفه سخت مخالف است و چنانکه در کلیات سبک قرن ششم گفته‌ایم، مخالفت با فلسفه در آن قرن رایج بوده و بیشتر شاعران این مخالفت را اظهار داشته‌اند، و خاقانی قصیده‌ای در این باره دارد که ضمن آن می‌گوید^{۵۶}:

فلسفه در سخن میامیزید وانگهی نام آن جدل منهید
مشتی اطفال نو تعلّم را لوح ادبار در بغل منهید
قفل اسطوره ارسطورا بر در احسن الملل منهید

و در قصاید دیگر هم به تخفیف فلسفه‌دان و تحقیر فیلسوف می‌پردازد. بعضی اشارات علمی و تاریخی و داروشناسی و رسوم قبایل و اقوام در شعر خاقانی هست که در جای دیگر کمتر است یا آن گونه دیده نمی‌شود. مثلاً وصف قلّه سبلان^{۵۷}، صحبت از «مردم گیا»^{۵۸} و آیین مسیح و وصف قهرمانان افسانه‌ای و نظایر آن. او می‌داند که قندز یا بیدستی را در بحر خزر، با ضربه زدن به گوش او صید می‌کنند. پس می‌گوید:

آری آری هم از ره گوش است کشتن قندزی که در خزر است^{۵۹}

پس فهم و درک معانی اشعار خاقانی مخصوصاً در قصاید متناسبی بر داشتن مقدمات علمی و آشنایی به اصطلاحات علمی است که او با مهارت و استادی تمام و غالباً با فصاحت و بلاغت همان‌ها را در شعر آورده و شعرش با فخامت و صلابت شده است و چنانکه خواهیم گفت در قصاید کوچک و غزلیات و قطعات، بیان نرم‌تر و ساده‌تری دارد.

در کتابی که از خلاصه اشعار و زیده الافکار انتخاب شده، درباره شعر خاقانی نوشته: «اکثر اشعار او را به فکر بسیار توان فهمید و از شعرای متقدمین کم کسی همچو او تتبع قواعد و ملل غیرمشهوره کرده و الفاظ و لغات بسیاری که الیوم، متعارف نیست در میان اشعار و ابیات او مندرج است و از این جهت است که بعضی از ممیزان اشعار،

سخنان او را نمی‌پسندند و الحق خصوصیتی بدان الفاظ هست که به غیر از خاقانی هر که استعمال کند از درجه اعتبار ساقط است.^{۶۰}»

کسانی که به شعر خاقانی توجه داشته‌اند، از دیر زمان در اندیشه تدوین شرح اشعار او بوده و شروحنی بر^{۶۱} آن اشعار نوشته‌اند که معروف‌تر از همه، شرح شادی آبادی و شرح عبدالوهاب حسینی است. نگارنده این سطور نیز، بسیاری از اشعار او را شرح کرده و در تعلیقات دیوان یا منتخبات آورده و نیز فرهنگ لغات و تعبیرات و شرح اعلام و مشکلات او را به تفصیل، تألیف و تدوین کرده که در حال حاضر زیر چاپ است و به خواست خدا به زودی از چاپ خارج خواهد شد و پیش از این از شرح قصیده مسیحیت^{۶۲} نام برده‌ایم.

صنایع بدیعی: پیش از این گفتیم که ایهام و تناسب در شعر خاقانی جلوه خاص دارد و تقریباً در بیشتر اشعارش مخصوصاً در قصاید از این صنعت با مهارت کامل بهره گرفته است. همین ایهام و تناسب، تعبیرات و ترکیبات ابتکاری و ابداعی را در شعر خاقانی وارد کرده و زبان شعری خاقانی را از دیگران ممتاز ساخته است. ناگفته نگذاریم که ناقدان سخن و سخن‌شناسان «ابداع» را عالی‌ترین هنر و صنعت سخن دانسته‌اند و نگارنده در مقاله «سحر بیان حافظ^{۶۳}» او را *خلوت نشین کاخ/ ابداع دانسته* و در مقاله «ایهام و تناسب در شعر خاقانی و حافظ^{۶۴}» ثابت کرده است که حافظ بیش از همه در ترتیب دادن ترکیبات ایهامی که غالباً در شعر او به صورت شاهکاری درآمده، از خاقانی بهره یافته است.

تشبیهات خاقانی هم بیشتر ابتکاری و مخصوص بیان خود اوست و بیشتر تشبیهات و نکته قابل توجه در تشبیهات خاقانی تنوع آنهاست و نیز جابجا کردن و تغییر مشبّه و مشبّه به که به این طریق از هر یک معنی تازه‌ای بدست می‌آورد. مثلاً یک جا سرخی آتش را به طاووس و زغال را به زاغ و جرقه‌های آتش را به گاورس (ارزن) ریزه‌ها مانند می‌کند و می‌گوید:

منقل در آر چون دل عاشق که حجره را	رنگ سرشک عاشق شیدا برافگند
سرد است سخت سنبله رز به خرمن آر	تا سستی به عقرب سرما برافگند
طاووس بین که زاغ خورد و آنگه از گلو	گاورس ریزه‌های منقا برافگند ^{۶۵}

و جای دیگر خورشید را به «طاووس» و شب را به «زاغ» و پرتو زرین خورشید و شعاع آن را به «گاورس» مانند کرده است:

مَریخ چو با زحل در آمیخت پروین سهیل سان برانداخت
طاووس غراب خوار هر دم گاورس ز چینهدان برانداخت^{۶۶}

و تشبیه «خورشید» به «مریخ» در این جا آمده، اما در همان ابیات قصیده
«برافکند» آتش به «مریخ» و زغال در سیاهی به «زحل» مانند شده و گفته است:

مَریخ بین که در زحل افتد پس از دهان پروین صفت کواکب رخشا برافکند
بعضی تشبیهات نادر نیز دارد مانند:

چنان استادهام پیش و پس طعن که استاده است الفهای اطعنا^{۶۷}

ایهام و تناسب در شعر خاقانی بیشتر در صور فلکی و ابزار و آلات موسیقی و
خواص اشیاء و نیز قصص و داستان‌ها و قهرمانان و خصوصیات آن می‌آید. مثلاً در
صورت فلکی:

چرخ‌گویی دکان قصابی است کز سحر تیغ خون فشان برخاست
بره زین سو ترازویی زان سو چرب و خشکی از این میان برخاست^{۶۸}

که «بره» ایهام به برج حمل و «ترازو» ایهام به برج میزان دارد که مقابل هم قرار
دارند.

صنایع بدیعی: جناس، تنسیق صفات، سیاقه‌الاعداد، لفّ و نشر و نظایر آن نیز
در شعر خاقانی فراوان آمده که بعضی روان و بدون تکلف است و تعمّد در آن راه ندارد.

اکنون به بعضی موضوعات طرح شده در قصاید خاقانی می‌پردازیم که سرآغاز
آنها مدح و ستایش است. در مدح شاهان شروان و سلجوقیان و سپهبد طبرستان و
امیران و وزیران^{۶۹}؛ اما مدحی که در قصاید خاقانی تا حدّی تازگی دارد، مدح دانشمندان
و بزرگان دین و عارفان^{۷۰} است.

در مدح اغراق و مبالغه دارد، همه صفات ممدوح را می‌آورد و گاهی در آنها غلو
می‌کند. اما همواره در پایان قصاید مدحیه، مناعت طبع و استغنائی نشان می‌دهد و
گاهی پا را فراتر می‌گذارد و صله ممدوح را هم ارز مدح خود می‌داند و می‌گوید:
شه مرا زر داد و گوهر دادمش در عرض زر آن کرامت را مکافا بر نتابد بیش از این^{۷۱}

شریطه قصاید خاقانی دعا برای درازی عمر ممدوح و دوام ملک او و آبادی
مملکت اوست. و هم چنین دعا برای پایداری و جاودانگی سخن خود دارد و نفرین بر

بدخواهان ممدوح و معارضان خود می‌کند و تقریباً در اکثر قصاید بلند این خاتمه و شریطه آمده است. مثلاً در پایان قصیده مدح امام ناصرالدین ابراهیم گوید:

خضم گردد به زرق هم سخن من از آنک
همدم بلبیل نشد بوالعجب و گندنا
نایدت از بود من غرض جز سخن
نیستم از نفس تو هیچ عوض جز دعا
بر در صدر تو باد خیمه زده تا ابد
لشکر جاه و جلال موکب عز و علا^{۷۲}

و در پایان یک قصیده مدح شروانشاه اخستان با سه مطلع آمده:

داستانی نیست در دست جهان به زین سخن
راستان جان بر سر این داستان افشانداند
تا شب است و ماه نو گویی که از گوی زمین
گرد بر گردون به سیمین صولجان افشانداند
صولجان و گوی شه باد از دل و پشت عدو
کز کفش بر خلق فیض جاودان افشانداند
بر ولی و خصم از برجیس و از کیوان نثار
سعد و نحسی کان دو علوی از قران افشانداند^{۷۳}

که برجیس یا مشتری سعد اکبر است و کیوان یا زحل نحس اکبر است. یکی از موضوعات مطرح شده در قصاید خاقانی غیر از موعظه و نصیحت، عبرت از حوادث زمانه و روزگار است که قصیده ایوان مداین نمونه کامل و مشهور آن شمرده می‌شود و می‌گوید:

هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان
ایوان مداین را آیینۀ عبرت دان^{۷۴}

و «عبرکن» در مطلع قصیده مطابق همه نسخ قدیم است که ما در تصحیح خود آورده‌ایم^{۷۵} و نسخه‌های تازه‌تر و چاپ‌های دیگر «از دیده نظر کن»^{۷۶} دارد اما «عبرکن» درست است و «دیده» در این جا به معنی «مشهود» و «دیده شده» و نظر مرحوم استاد فروزانفر نیز آن بود که در تعلیقات دیوان^{۷۷} نقل کرده‌ایم و هم در منتخبات آورده‌ایم^{۷۸}، و خاقانی در موارد دیگر «چشم عبر»^{۷۹} گفته است.

به دنبال این عبرت‌گیری باید مرثیه‌سرایی خاقانی را بیاوریم که این موضوع عجیب در او اثر کرده و قسمت مهم شعرش را شامل شده و دربر گرفته است، و با آنکه شیوه بیان همان قصاید هم مانند سایر قصیده‌هاست اما چنان مهارتی دارد که همان ترکیبات و تعبیرات دشوار و نادر و گاهی با تکلف در خواننده اثر می‌کند و او را به سوگ و ماتم می‌کشاند و دچار سوز و گداز می‌کند، مخصوصاً قصیده رثاء فرزندش رشیدالدین به مطلع:

صبح‌گاهی سر خوناب جگر بگشایید
زاله صبح‌دم از نرگس تر بگشایید^{۸۰}

و قصیده رثاء امام محمدبن یحیی به مطلع:

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد وان نیل مکرمت که شنیدی سراب شد^{۸۱}
و نکته قابل توجه آن است که به مناسبت بیماری فرزندش و بیمار داری خانواده‌اش
قصیده‌ای سروده که باز هم تأثرانگیز و غم‌آور است که در مطلع می‌گوید:

حاصل عمر چه دارید خبر باز دهید مایه جانی است از او وام نظر باز دهید^{۸۲}
قصیده‌ای هم از زبان فرزندش گفته به مطلع:

دلنواز من بیمار شما میدهمه بهر بیمار نوازی به من آید همه^{۸۳}
و باید گفت که قصاید خاقانی غالباً حسن مطلع و حسن مقطع دارد و مخصوصاً مطلع
قصاید عالی است.

نکته دیگر در قصاید خاقانی، افکار صوفیانه و اصطلاحات تصوف است و در مقدمه
دیوان نوشته‌ایم که خاقانی صوفی نیست اما از زهد صوفیانه و عزلت و ریاضت دم
می‌زند و کلمات: خرابات، فقر، می، می‌مغان، مغ سرا و چله نشینی و نظایر آن را به کار
می‌برد، و در کلیات سبک قرن ششم گفته‌ایم که شاعران این قرن مانند نظامی و خاقانی
اصطلاحات صوفیه زیاد بکار می‌برند و در این میان سنائی غزنوی صوفی و عارف است و
در بیان این افکار و اصطلاحات اصالت دارد، و آن دیگران شاید به تبعیت او، این طرز
بیان را در شعر دارند و خاقانی تا حدی به صومعه‌نشینی و عبادت ترسایان نیز توجه
دارد.

آخرین نکته‌ای که درباره قصاید خاقانی باید بیان کنیم این است که در این
قصاید هجو و هزل دیده نمی‌شود حتی در معارضه با بدخواهان و حسودان و مخالفان به
صورت ایهام‌های لطیف و ظریف سخن می‌گوید و اصلاً مانند شاعران قرن ششم نظیر
انوری و سوزنی هجو رکیک و زننده ندارد و از این گونه شعر در قطعات او به ندرت دیده
می‌شود و خود ادعا دارد که:

در دو دیوانم به تازی و دری یک هجا و فحش هرگز کس ندید^{۸۴}
و نیز گوید:

به گاه هجو مرا فحش گفتن آیین نیست که همچو من به ادب تر ز خاندان من است^{۸۵}
و نوع تعریض و بدگویی در پایان قصایدش زیاد است. مثلاً:

خشم سگ دل ز حسد نالد و چون جبهت ماه نور بی صرفه دهد وه وه عوا شنوند
از سر خامه کنم معجزه انشا به خدای گرچنین معجزه بیند سران یا شنوند^{۸۶}

و قصیده‌ای دارد در نکوهش اقران و حاسدان به مطلع:

مشتی خسیس ریزه که اهل سخن نیند با من قران کنند و قرینان من نیند^{۸۷}
و در همین قصیده هم ناسزا و فحش و سخن رکیک ندارد و همه از ضعف و
سستی و مادی و صوری بودن و معنویت نداشتن و جهل و آزمندی حاسدان سخن
می‌گوید.

روش قصیده سرایی خاقانی مورد تتبع و پیروی بسیاری از شاعران بعد از او شده
و قصاید او را استقبال کرده‌اند^{۸۸}، از جمله قصیده مرآت الصفاي خاقانی را که شاعرانی
مانند امیرخسرو دهلوی و جامی و دیگران استقبال^{۸۹} کرده و امیرخسرو قصیده‌اش را
همان «مرآت الصفا» نامیده و جامی قصیده‌اش را «جلاء الروح» نامیده است.
از شاعران دوره قاجار، قآنی شیرازی بیش از دیگران به خاقانی توجه داشته و
اکثر قصاید او را استقبال کرده و خود را «خاقانی ثانی»^{۹۰} نامیده و این شیوه تتبع از
خاقانی و استقبال قصاید او تا زمان ما ادامه دارد. قصیده ردیف «آینه» و «ایوان مدائن»
را نیز بسیاری استقبال یا تضمین کرده‌اند.

ترکیب بندها: در دیوان خاقانی شانزده ترکیب بند وجود دارد که یک ترکیب
بند در مرثیه منوچهر شروانشاه و هفت ترکیب بند در مدح جلال‌الدین اخستان
شروانشاه دارد و چند ترکیب بند در مرثیه دارد که درباره رشیدالدین فرزندش و
وحیدالدین پسرعمش گفته است.

نخستین ترکیب بند او در موعظه و نصیحت و مدح رسول اکرم(ص) و تخلص به
مدح ناصرالدین ابراهیم است و در این ترکیب بند مطالب عالی معارف اسلامی و وعظ و
حکمت طرح شده است و پنج بند دارد و مطلع نخستین بند آن این است:
دلا از جان چه برخیزد یکی جویای جانان شو بلای عشق را گر دوست داری، دشمن جان شو^{۹۱}

طرح مطالب و آغاز و انجام و متن بندهای هر ترکیب بند، همان مطالب طرح
شده در قصاید است که بیشتر با وصف صبح آغاز می‌شود و از تصوّف و اصطلاحات آن
در بعضی بندها می‌آید، مثلاً مطلع یک قصیده مدحیه چنین است:

خوش خوش به روی ساقیان لب گشت خندان صبح را

گویی به عود سوخته شستند دندان صبح را^{۹۲}

و در آغاز یک بند می‌آورد:

پند آن پیر مغان یباد آورید بانگ مرغ زند خوان یباد آورید^{۹۳}

و در آغاز یک مرثیه گفته است:

ای روز رفتگان جگر شب فرو درید آن آفتاب از جگر شب برآوردید^{۹۴}

قصیده‌های کوتاه: در دیوان خاقانی حدود ده قصیده کوتاه هست که شکل قصیده دارد اما ابیاتش کم و بسیاری از خصوصیات ظاهری قصیده را فاقد است. موضوعات قصیده‌های کوتاه بیشتر در بی‌اعتباری دنیا و بی‌وفایی مردم روزگار و نارضایی از مردم زمانه است و تقریباً اکثر قصاید کوتاه این مضمون و معنی دارد. ضمناً بیان آنها نرم‌تر و ساده‌تر از بیان قصاید بلند است. برای مثال مطلع یک قصیده کوتاه این است:

انصاف در جبالت عالم نیامده است راحت نصیب گوهر آدم نیامده است^{۹۵}

و مطلع دیگر:

در این عهد از وفا بویی نمانده است به عالم آشنا رویی نمانده است^{۹۶}

و باقی قصاید کوتاه براین قیاس گفته شده است.

غزلیات: خاقانی سیصد و سی غزل سروده که ما آنها را بعد از ترکیب بندها در دیوان آورده‌ایم، این غزلیات چنانکه در کلیات سبک قرن ششم گفته‌ایم در آغاز سبک عراقی است و باب غزل سرایی را در این قرن گشوده و شاعران بعد، از آنها تقلید و تتبع کرده‌اند.

بیان خاقانی در غزل، به عکس قصاید، غالباً روان و ساده و کلمات و ترکیبات نرم‌تر و ملایم‌تر است و مهارت خاقانی را در سخن‌گویی نشان می‌دهد که آن زبان و بیان فخیم و پرصلابت در غزل‌ها، ملایم و نرم می‌شود. موضوع غزل‌ها همان عشق و شیفتگی و دلدادگی است. او در بعضی از غزل‌ها اصطلاحات صوفیانه و رمزهای عارفانه را بکار می‌برد.

وزن غزل‌های خاقانی: طبق محاسبه و مقایسه مرحوم دکتر خانلری^{۹۷} غزل‌های خاقانی بیش از همه در بحر مضارع مثنی‌اخر مکفوف محذوف است یعنی «مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن»، چنانکه در اوزان قصاید گفته‌ایم سی و پنج قصیده هم در همین وزن سروده، و در بحر هزج مسدس اخر مقبوض محذوف یعنی: «مفعول مفاعلن فعولن» و بحر خفیف مخبون محذوف «فعالتن مفاعلن فعلن» بیشتر غزل سروده است و بحر رمل مسدس مخبون محذوف «فعالتن فعلاتن فعلن» و بحر رمل مسدس مقصور: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن» نسبتاً بیشتر است و بعد از آن در اوزان دیگر کمتر غزل دارد.

تغییر در وزن، از خصوصیات شعر خاقانی است چنانکه در اوزان قصاید هم آوردیم که قصیده‌ای با دو وزن خوانده می‌شود، در غزل هم این روش را دارد و گاهی خود او به این تغییر اشاره می‌کند مثلاً در غزلی با این مطلع:

خاک شدم درِ ترا آبِ رخم چرا بری؟! داشتمت به خون دل، خون دلم چرا خوری؟!^{۹۸}

گفته است:

کیسه هنوز فربه است از تو از آن قوی دلم
گرچه به موضع لقب مفتعلن دوباره شد
چاره چه خاقانی اگر کیسه رسد به لاغری
بحر زقاعده نشد تا تو بهانه ناوری

و دکتر خانلری هم به این تغییر وزن اشاره^{۹۹} کرده و به اصطلاح او «نوا» به «چامه» تبدیل شده و بی‌تی دیگر هم آورده به این شکل:

سینه خاقانی و غم تا نزند ز وصل دم
دعوی عشق و وصل هم تا ز سگان کیست او!^{۱۰۰}

خاقانی غزل‌های لطیف و ساده و خوش آهنگ زیاد دارد و در عشق و سخن گفتن با معشوق صریح و صمیمی و خودمانی است. مثلاً:

روزی هزار بار بخوانم کتاب صبر
گوشم به تست لاجرم از بر نمی‌شود!^{۱۰۱}

و:

از حال خود شکسته دلان را خبر فرست
گفتم به دل که تحفه آن بارگاه انس
تسکین جان سوختگان را نظر فرست
بودم در این حدیث که آمد خیال تو
گر زرّ خشک نیست سخن‌های تر فرست
کای خواجه ما سخن نشناسیم زر فرست!^{۱۰۲}

از غزل‌های لطیف و ساده خاقانی نمونه قابل ذکر زیاد است و به بعضی اشاره می‌کنیم مثلاً:

آمد نفس صبح و سلامت نرسانید
یا تو به دم صبح سلامی نسپردی
بوی تو نیاورد و پیامت نرسانید
من نامه نوشتم به کبوتر بسپردم
یا صبحدم از رشک سلامت نرسانید
مرغی است دلم طرفه که بر دام تو زد عشق
چه سود که بخرم سوی بامت نرسانید
خود عشق چنین مرغ به دامت نرسانید!^{۱۰۳}

از این گونه است:

به یکی نامه خودم دریاب
به فراقی که سوزدم، گشتی
به دو انگشت کاغذم دریاب
درد من بر طیب عرضه مکن
تو مسیح منی خودم دریاب
دردمندم ز نقل خانه لب
به پیامی که سازدم دریاب
به گلاب و طبر زدم دریاب!^{۱۰۴}

غزلیات خاقانی مورد توجه مولانا جلال‌الدین و سعدی و حافظ قرار گرفته و مخصوصاً مولانا و حافظ بیشتر از غزل‌های خاقانی تبعیت کرده و بسیاری را استقبال کرده‌اند. از جمله غزل خاقانی را به مطلع:

روزم به نیابت شب آمد جانم به زیارت لب آمد^{۱۰۵}

مولانا استقبال کرده و گفته:

روزم به عیادت شب آمد جانم به زیارت لب آمد^{۱۰۶}

و بیت دوم و چهارم غزل خاقانی را به تضمین آورده است:

از بس که شنید یاریم، چرخ هر بار، زجره مست بودم
از یارب من به یارب آمد این بار قدح لباب آمد

و غزلیات دیگر خاقانی هم مورد توجه مولانا بوده است.^{۱۰۷}

سعدی^{۱۰۸} نیز با تتبع چند غزل خاقانی را تضمین کرده از جمله غزلی به مطلع:

یارب از عشق چه سرمستم و بی خویشتم دست گیریدم تا دست به زلفش بزنم^{۱۰۹}

را این گونه استقبال کرده است:

تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتم با وجودش زمن آواز نیاید که منم^{۱۱۰}

اما حافظ از دیگر شاعران بیشتر دلبسته اشعار خاقانی بوده و ترکیبات ایهامی قصاید او را هم در شعر خود آورده حتی مصراعی از قصیده او را با تغییر در غزل آورده است: «کوی عشق آمد شد ما برنتابد بیش از این^{۱۱۱}» در غزل حافظ آمده: «خاک کویت زحمت ما برنتابد بیش از این - لطفها کردی بتا تخفیف زحمت می‌کنم^{۱۱۲}» و «زحمت ما برنتابد بیش از این» ردیف بیتی دیگر از همین قصیده خاقانی است. و ما در مقاله ایهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ^{۱۱۳} همه موارد استفاده حافظ را از خاقانی آورده‌ایم.

علاوه بر این حافظ چند غزل خاقانی را استقبال کرده از جمله، خاقانی غزلی دارد به مطلع:

ای صبحدم ببین به کجا می‌فرستم نزدیک آفتاب وفا می‌فرستم^{۱۱۴}

حافظ استقبال کرده با مطلع:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستم بنگر که از کجا به کجا می‌فرستم^{۱۱۵}

رباعیات: خاقانی سبک رباعی سروده که موضوع آنها عشق، معرفت، اخلاق، وصف معشوق، درد عاشقی، عقل و عشق؛ وصف الحال خود در عشق و دلدادگی و تصوّف است. مثلاً:

عشق آمد و عقل رفت و منزل بگذاشت
غم رخت فرو نهاد و دل، دل برداشت
وصلی که در اندیشه نیارم پنداشت
نقشی است که آسمان هنوزش ننگاشت^{۱۱۶}

و:

خاقانی از آن شاه بتان طمع گسست
در کار شکسته‌ای چو خود دل در بست

و:

پروانه چه مرد عشق خورشید بود
کو را به چراغ مختصر باشد دست^{۱۱۷}

و:

ای ماه شب است پرده وصل بساز
وی چرخ مَدَر پرده خاقانی باز
ای شب در صبحدهم همی دار فراز
وی صبح کلید روز در چاه انداز^{۱۱۸}

از خصوصیات بارز رباعیات خاقانی این است که در وزن رباعی تغییر داده و از وزن متداول معمول عدول کرده و این موارد در لغت‌نامه ده‌خدا^{۱۱۹} ذیل رباعی نقل شده طور متداول وزن رباعی هزج مثنی‌اخر یا اَخرم و این است: «لا حول و لا قوّة الاّ بالله» (مفعولٌ مفاعِلنٌ مفاعیلن فَع) و دو شجره از این وزن منشعب می‌شود، شجره اَخرم دوازده وزن دارد و شجره اَخرم نیز دوازده وزن دارد. پس رباعی دوازده وزن دارد و بعضی محققان بسیاری از اوزان را از رباعی، خارج می‌کنند. در هر حال خاقانی در این اوزان نیز رباعی گفته و لغت‌نامه آن‌ها را نقل کرده. مثلاً «اَخرم اَخرم مکفوف محبوب: مفعولن مفعولٌ مفاعیلُ فعل»: خاقانی را ز آن رخ و زلفین به خم...^{۱۲۰}

اَخرم اَخرم مکفوف اهتم: مفعولن مفعولٌ مفاعیلُ فعول: خاقانی را دم کنی ای دمنه عصر^{۱۲۱} ...»

اَخرم اَخرم ابتر: مفعولن مفعولٌ مفاعیلن فع: خاقانی را جور فلک یاد آید^{۱۲۲} ...»
اَخرم اشتر مکفوف محبوب: مفعول فاعلن مفاعیلُ فعل: خاقانی وام غم نتوزد چه کند^{۱۲۳} ...»

اَخرم اشتر ازل: مفعولن فاعلن مفاعیلن فاع: خاقانی را گلی به چنگ افتاده است^{۱۲۴} ...»

قطعات: در دیوان خاقانی دویست و نود قطعه وجود دارد که ما بعد از قصاید کوچک و به دنبال رباعیات آورده‌ایم.

این قطعات از دو بیت تا شصت بیت است و موضوع آنها، مدح، ذم، تقاضا، شکوی و مرثیه است و مانند قطعات انوری، هجو و هزل و رکاکت لفظ ندارد یا بسیار کم دارد و در هجو اشخاص بیشتر استخفاف و تحقیر بکار می‌برد. مثلاً رشیدالدین وطواط را در مقام هجو «بلخیک» و «رشیدکا» می‌خواند و شعر او را «سقط» و «سقاطه» می‌نامد و می‌گوید:

ای بلخیک سقط چه فرستی به شهر ما چندین سقاطه هوس افزای عقل گاه^{۱۳۵}

یک موضوع نسبتاً تازه در قطعات خاقانی، وصف شهر و مکان و کوه و قصر و ساختمان است.^{۱۳۶}

بیان قطعات، غالباً ساده و بی‌تکلف و گاهی به زبان محاوره عامه نزدیک است و به همین جهت بسیاری از قطعات خاقانی به صورت مثل درآمده و در امثال و حکم ده‌خدا و کتب دیگر نقل شده است، البته در مجموع دویست و هشتاد و هفت بیت از خاقانی در امثال و حکم آمده است.

یک قطعه معروف و جالب درباره مادر دارد که آغازش این است:

ای ریزه روزی تو بوده	از ریزش ریسمان مادر
خو کرده به تنگنای شروان	با تنگی آب و نان مادر
افسرده چو سایه و نشسته	در سایه دوکدان مادر...
با این همه هم نگاه می‌دار	حق دل مهربان مادر
می ساز که آن زمان درآید	کارند به سر زمان مادر ^{۱۳۷}

و قطعه معروف‌تر این است که با تغییر اول آن در امثال و حکم نقل شده^{۱۳۸}:

خرکی را به عروسی خواندند	خر بخندید و شد از قهقهه مست
گفت من رقص ندانم بسزا	مطربیی نیز ندانم بدرست
بهر حمالی خوانند مرا	کآب، نیکو کشم و هیزم چست

که در اصل چنین است:

حوری از کوفه به کوری زعجم	دم همی داد و حریفی می‌جست
گفتم ای کور، دم حور مخور	کز حریف تو به بوی زر تست
هان و هان تا ز خری دم نخوری	ور خوری این مثلش گوی نخست:
که خری را به عروسی خواندند	خر بخندید و شد از قهقهه سست... ^{۱۳۹}

و یک مصراع از غزلی از خاقانی نیز مثل شده که غالباً در کتاب‌ها آمده و گوینده آن را نمی‌دانند و ذکر نمی‌کنند آن مصراع این است: «قلم این جا رسید سر بشکست» و مصراع اول چنین است: «قصه‌ها می‌نوشت خاقانی» و مطلع غزل این است:

رخ تو رونق قمر بشکست لب تو قیمت شکر بشکست^{۱۳۰}

مثنوی تحفة العراقین: ^{۱۳۱} این مثنوی که شاعر آن را در پایان دیباجه‌اش «تحفة الخواطر و زبدة الضمائر»^{۱۳۲} نامیده ظاهراً به مناسبت این است که شرح مسافرت به حجاز و سیاحت شهرها را داده، به «تحفة العراقین» معروف شده است.

وزن این مثنوی: «مفعولُ مفاعِلن مفاعیل» در بحر هزج مسدس اُخرِب مقبوض مقصور و دارای سه هزار و صد و شصت بیت است، بسیاری از ترکیبات و تعبیرات و مضامین دیوان خاقانی در این مثنوی^{۱۳۳} آمده و بعضی ابیات ساده‌تر و روان‌تر است و زودتر به معنی می‌رسد، اشعاری زیاد خطاب به آفتاب دارد، آغاز مثنوی این است که:

ماییم نظارگان غمناک زین حقه سبز و مهره خاک^{۱۳۴}

در خطاب با آفتاب در نعت پیامبر اکرم (ص) می‌گوید:

زرین صدفی جواهر افزای در بحر کف محمدت جای
هرچند ردای زر نمایی تازی زردای مصطفایی^{۱۳۵}

کتاب در هفت مقاله تدوین شده و عنوان مقالات، عربی است، غالباً گریز به خطاب با آفتاب می‌زند بیشتر جنبه معنوی و روحانی دارد، از ملاقات خود با خضر سخن می‌گوید، و از رسول اکرم (ص) و معراج نبی و تربت پیامبر، سخن به میان می‌آورد، قسمتی هم وصف و مدح بزرگان علم و دین است. یک قسمت نیز به مدح جمال‌الدین اصفهانی وزیر صاحب موصل پرداخته و از حسب و نسب خود هم یاد کرده و در خاتمت کتاب بعد از مدح جمال‌الدین موصلی گفته است:

دانی که بدان هدایت آباد توفیق مدیحم از چه افتاد
در مجلسش آفتاب یک روز دزدید جواهر شب افروز...^{۱۳۶}

در پایان:

در ملک سخن مرا رسد فخر سلطان سخن منم ولا فخر
در نوبت من هر آنکه هستند دزدان سخن بریده دستند
کس را سخن بلند از این دست سوگند به مصطفی اگر هست...^{۱۳۷}

در مقاله‌ای وصف کعبه و خطاب به کعبه را بیان کرده است.

مثنوی ختم الغرائب: از این مثنوی نسخه‌ای منحصر به فرد و ناقص در دست است که به کوشش نگارنده تصحیح شده و با مقدمه‌ای در نشریه فرهنگ ایران زمین ج ۱۳ سال ۱۳۴۴ شمسی به چاپ رسیده است و جمعاً ۶۳۸ بیت دارد و خاقانی از ختم الغرائب در قصیده مدح اصفهان نام برده و گفته است.

آنک ختم الغرائب آخر دیدند تا چه ثنا رانده‌ام برای صفاهان^{۱۳۸}
اما نسخه ناقص است و اگر ثنای اصفهان یا جای دیگر را داشته در این نسخه نیست.

وزن این مثنوی همان وزن تحفة العراقین یعنی «مفعول مفاعیلن مفاعیل» بحر هزج مسدس اخرب محذوف یا مقصور را دارد. زبان شعر در این مثنوی ساده‌تر و روان‌تر و از تکلف و تعقید خالی است و آغازش چنین است: «لحکیم خاقانی ایضاً من مقالاته وهی المسمی بختم الغرائب»:

بر کره خاک تنگ میدان کم باش چو گوی اسیر چوگان
کاین چوگان وش سپهر بی‌باک بس گوی کند ز کره خاک^{۱۳۹}

بحث‌های بعد حدوث عالم، صفت عقل، صورت نردبان معنی است، ذکر انبیا، مدایح اصحاب، نعت، تقدیس، قهره و لطفه، فضیلت انسان، نکته خفیه، چند فصل در بحث هر مطلب و در پایان مَثَل:

خاک اول کار گندمی شد پس حیوان گشت و مردمی شد
وآنکه زفرشتگان سبق برد پس ره به صفات و ذات حق برد
زینجاست که گفت ایزد پاک «لولاک لما خلقت الافلاک»

و آخرین بیت این است:

آب از پی تشنگی روان است ور گرسنه‌ای شفات نان است

پی‌نوشت‌ها

۱. راجع به شرح حال و آثار و سوانح زندگی و ممدوحان خاقانی، رک به مقدمه کامل دیوان خاقانی تصحیح نگارنده این سطور دکتر ضیاء‌الدین سجادی، که در آن مقدمه به همه منابع و مآخذ مراجعه کرده‌ایم.
۲. مقدمه دیوان صفحه ۳۴ تا ۴۷.
۳. رک کتاب کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا، تألیف نگارنده این سطور.
۴. تصحیح نگارنده، و در آن به نسخ خطی و چاپ‌های دیگر اشاره شده است.
۵. دیوان تحفة العراقین به تصحیح و حواشی دکتر یحیی قریب به چاپ رسیده است.
۶. مجموعه ۳۱ نامه را نگارنده با تصحیح و مقدمه و حواشی به چاپ رسانده و مجموعه دیگر با شصت و یک نامه، به تصحیح آقای محمد روشن با عنوان «منشآت خاقانی» انتشار یافته است.
۷. این مثنوی نسخه‌ای منحصر به فرد دارد که نگارنده آن را تصحیح کرده و با مقدمه-ای در نشریه فرهنگ ایران زمین ج ۱۲ سال ۱۳۴۴ هـ ش به چاپ رسانیده است.
۸. دیوان، ص ۲۵۸.
۹. دیوان، ص ۹۲۶.
۱۰. دیوان، ص ۳۹.
۱۱. دیوان، ص ۴۱۴.
۱۲. دیوان، ص ۱۸.
۱۳. یاقوت حموی، مسعودی (رک. مقاله مفصل «زبان کنونی آذربایجان» به قلم دکتر ماهیار نوابی، مجموعه مقالات، چاپ مؤسسه آسیایی، دانشگاه شیراز ج ۱ ص ۳-۲).
۱۴. کسروی تبریزی، زبان آذری، همان مقاله دکتر نوابی، مقالات دکتر منوچهر مرتضوی، عباس اقبال، مهندس ناصح ناطق، مقاله «زبان کهن آذربایجان» به قلم دکتر محمدامین ریاحی در نامواره دکتر محمود افشار ج ۴، و مقاله دکتر احسان یار شاطر در موضوع «زبان آذری» در دانشنامه ایران و اسلام ج ۱.
- ۱۵ و ۱۶. مقاله محیط طباطبایی، مجله آموزش و پرورش سال ۸، مقاله ادیب طوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره ۷ شماره ۳. نیز رک شرح حال و آثار همام تبریزی در کتاب کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا، تألیف دکتر ضیاء‌الدین سجادی.

۱۷. رک «فهلویات مغربی تبریزی» مقاله محمدحسین ادیب طوسی، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال هشتم، شماره ۲. نیز رک کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا.
۱۸. یک سند مهم در باب زبان آذری، مقاله عباس اقبال، مجله یادگار سال ۲ شماره ۳، رساله ارواحی انار جانی، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، نشریه فرهنگ ایران زمین دوره دوم، مقالات دکتر ماهیار نوایی در نشریه دانشکده ادبیات تبریز و هم در مجموعه مقالات چاپ مؤسسه آسیایی شیراز.
۱۹. مقاله دکتر محمدامین ریاحی، نقل از اولیا چلبی جهانگرد ترک.
۲۰. چاپ کاویانی برلین ص ۸.
۲۱. چاپ عباس اقبال ص ۱.
۲۲. مقاله فرهنگ‌های فارسی، مقدمه لغت‌نامه ده‌خدا، ص ۱۷۹.
۲۳. چاپ اول، ج ۲، ص ۳۰۳، چاپ دوم ص ۶۱۲.
۲۴. چاپ افست از چاپ وین ص ۹۵، چاپ دکتر حاکمی، ص ۱۰۶، چاپ دکتر شهیدی، ص ۳۶.
۲۵. چاپ هند، ص ۳۹، چاپ دکتر شهیدی، ص ۳۶.
۲۶. ص ۱۳۰.
۲۷. چاپ اول، ج ۲، ص ۲۰۰، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ج ۲، ص ۶۰۸.
۲۸. دیوان، ص ۸۵۰.
۲۹. دیوان، ص ۸۵۸.
۳۰. دیوان سنایی، تصحیح مدرس رضوی، ص ۱۹۶.
۳۱. دیوان خاقانی، ص ۱۹۵.
۳۲. دیوان، ص ۵۶.
۳۳. دیوان، ص ۴۱۹.
۳۴. مثنوی چاپ علاءالدوله، ص ۱۸۹.
۳۵. رک مقاله نگارنده با عنوان «امگناری/شعار»، مجله سخن، دوره ۱۵.
۳۶. دیوان خاقانی، ص ۲۳. براین قصیده چند شرح نوشته شده (از جمله شرح شمس‌الدین محمد لاهیجی که با مقدمه و تصحیح نگارنده در نشریه فرهنگ ایران زمین، ج ۱۸، سال ۱۳۵۴ ه.ش. به چاپ رسیده است، نیز مینورسکی دانشمند ایران‌شناس شرحی براین قصیده نوشته که به قلم استاد دکتر

- زرین کوب ترجمه و در نشریه فرهنگ ایران، دفتر ۲، سال ۱۳۳۲، چاپ شده و ما در تعلیقات دیوان و موارد دیگر از آن ترجمه، استفاده کردیم.)
۳۷. رک به مقاله نگارنده تحت عنوان «مهر و مسیح در شعر خاقانی» در شماره ۱۰۰، مجله تماشا و نیز در حواشی دکتر محمدمعین بر اشعار خاقانی به کوشش اینجانب.
۳۸. در قرآن کریم سوره ۳، آیه ۴۹ آمده: «إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ...» یعنی برای شما از گل شکل مرغی می‌سازم و در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای می‌شود.»
۳۹. «یهام و تناسب در شعر خاقانی و شعر حافظ» به قلم نگارنده در مجموعه مقالات حافظ، انتشارات دانشگاه شیراز و مجموعه حافظ‌شناسی چاپ و انتشارات پایژنگ، ج ۲.
۴۰. ص ۳۰۹، تصحیح مدرس رضوی.
۴۱. دیوان ص ۲۷۲.
۴۲. چاپ عبدالرسولی، ص ۲۷۲.
۴۳. رک حاشیه ص ۲۷۲، تصحیح نگارنده.
۴۴. المعجم، ص ۲۲۹.
۴۵. رک مقاله قافیة ممال به قلم نگارنده در «یادنامه مرحوم سادات ناصری» از انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
۴۶. دیوان خاقانی، ص ۶۵۴.
۴۷. دیوان، ص ۶۵۶.
۴۸. دیوان، ص ۸۶۲.
۴۹. ص ۷۵۲.
۵۰. دیوان، ص ۲۳۷.
۵۱. ص ۲۵۴.
۵۲. ص ۴۰۵.
۵۳. آوردن مصرع‌ها و ابیات عربی و استفاده از اشعار عربی دلیل عربی دانی اوست، و ما در تعلیقات به موارد بهره‌گیری در اشعار عربی اشاره کرده و قصاید و قطعات عربی خاقانی را در پایان دیوان آورده‌ایم.
۵۴. عبدالوهاب حسینی در شرح دیوان خاقانی این قول را به عوفی نسبت داده (جمله ارمنان، سال پنجم، شماره ۷-۸، مقاله محمدعلی ناصح.)

۵۵. رک مقدمه دیوان خاقانی، تصحیح نگارنده این سطور، ص دوازده و سیزده.
۵۶. دیوان، ص ۱۷۲.
۵۷. دیوان، ص ۸۴۴.
۵۸. ص ۱۸ و موارد دیگر.
۵۹. ص ۶۷ دیوان.
۶۰. مجله ارمنان، سال ۵، شماره ۷-۸، مقاله محمدعلی ناصح.
۶۱. رک مقاله مشروح «شعار خاقانی» به قلم نگارنده در مجموعه سخنرانی‌های نخستین کنگره تحقیقات ایرانی و نیز در حواشی دکتر محمدمعین بر اشعار خاقانی به کوشش نگارنده.
۶۲. شرح رضاقلی خان هدایت بر اشعار خاقانی به نام «مفتاح الكنوز» هم با مقدمه و تصحیح اینجانب در نامواره دکتر محمود افشار، ج ۶، به چاپ رسیده است.
۶۳. در کتاب سخن اهل چاپ کمیسیون یونسکو و مجموعه حافظ‌شناسی، ج ۱۳.
۶۴. مجموعه خطابه‌های کنگره حافظ، دانشگاه شیراز سال ۱۳۵۰، مجموعه حافظ‌شناسی، ج ۲.
۶۵. دیوان، ص ۱۳۴.
۶۶. همان، ص ۵۰۷.
۶۷. رک. شرح قصیده مسیحیت از مینورسکی در تعلیقات دیوان، نیز رک. مقاله «بازی با حروف در شعر» به قلم نگارنده در مجله سخن، دوره هجدهم سال ۱۳۴۸ ه.ش.
۶۸. ص شصت و یک تا شصت و دو دیوان.
۶۹. رک مقدمه دیوان، صفحه سی و پنج تا چهل و سه.
۷۰. مقدمه ص چهل و سه تا چهل و پنج.
۷۱. دیوان، ص ۳۴۰.
۷۲. همان، ص ۳۹.
۷۳. همان، ص ۱۱۶.
۷۴. همان، ص ۳۵۸.
۷۵. از چاپ دوم به بعد.
۷۶. چاپ عبدالرسولی.
۷۷. ص ۱۰۴۲ دیوان.

۷۸. شاعر صبح، پژوهشی در شعر خاقانی، به کوشش نگارنده، ص ۳۴۱، گزیده خاقانی، ص ۲۸۱.
۷۹. همان، ص ۱۶۰.
۸۰. دیوان، ص ۱۵۸.
۸۱. همان، ص ۱۶۲.
۸۲. دیوان، ص ۱۵۵.
۸۳. ص ۴۰۶، خاقانی در رثاء همسر و پسر عمش وحیدالدین نیز اشعار جالب و غم‌انگیز دارد.
۸۴. دیوان، ص ۸۷۳.
۸۵. دیوان، ص ۷۵۵.
۸۶. دیوان، ص ۱۰۴.
۸۷. همان دیوان، ص ۱۷۴.
۸۸. رک مقدمه دیوان ص شصت - شصت و دو.
۸۹. رک به مقاله نگارنده با عنوان «سیر یک قصیده در ۹ قرن» در نامه مینوی.
۹۰. مقدمه دیوان، ص شصت و دو.
۹۱. ص ۴۴۶، دیوان.
۹۲. دیوان، ص ۴۵۰.
۹۳. همان، ص ۴۷۴.
۹۴. همان، ص ۵۳۲.
۹۵. همان، ص ۷۴۵.
۹۶. همان، ص ۷۴۸.
۹۷. تحقیق انتقادی در عروض فارسی، ص ۱۷۷.
۹۸. دیوان خاقانی، ص ۶۸۸.
۹۹. همان کتاب، ص ۱۴۰.
۱۰۰. دیوان، ص ۶۵۸.
۱۰۱. همان، ص ۵۸۲.
۱۰۲. همان، ص ۵۵۹.
۱۰۳. همان دیوان، ص ۶۱۱.
۱۰۴. همان، ص ۵۵۳.
۱۰۵. همان، ص ۶۰۲.

۱۰۶. دیوان شمس، ج ۲، ص ۹۶، غزل ۷۰۶.
۱۰۷. برای این مطلب، رک مقاله نگارنده با عنوان «جلال‌الدین محمد مولوی». و دیگر شاعران در مجله شعر، شماره ۹، سال ۱۳۷۲ هـ.ش. نیز رک. آفاق غزل فارسی، تألیف دکتر داریوش صبور، ص ۳۵۵ که بحثی مفصل درباره غزل خاقانی (ص ۳۶۳-۳۴۶) دارد.
۱۰۸. دشتی در کتاب قلمرو سعدی بحثی کامل در مقایسه سعدی و خاقانی دارد.
۱۰۹. دیوان، ص ۶۴۰.
۱۱۰. کلیات سعدی، تصحیح فروغی، غزلیات ص ۲۲۴. به کوشش دکتر مظاهر مصفا، ص ۵۲۰.
۱۱۱. در دیوان، ص ۲۳۷.
۱۱۲. دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی ص ۲۴۲.
۱۱۳. به حواشی صفحات قبل مراجعه شود.
۱۱۴. دیوان خاقانی، ص ۵۵۷.
۱۱۵. دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی، ص ۶۲، برای غزلیات دیگر که حافظ استقبال کرده، رک تعلیقات دیوان خاقانی، نیز آفاق غزل فارسی.
۱۱۶. دیوان، ص ۷۰۸.
۱۱۷. همان، ص ۷۰۹.
۱۱۸. همان، ص ۷۲۱، مصراع آخر در یک ترانه سروده شیدا با تغییر آمده: «یارب تو کلید صبح در چاه انداز». چهل و دو ترانه قدیمی، تألیف نصرت... حدادی، ص ۷۷.
۱۱۹. با ذکر مآخذ.
۱۲۰. دیوان، ص ۷۲۵.
۱۲۱. دیوان، ص ۷۲۰.
۱۲۲. همان، ص ۷۱۳.
۱۲۳. همان، ص ۷۱۲.
۱۲۴. همان، ص ۷۰۹.
۱۲۵. همان، ص ۹۱۹.
۱۲۶. همان، ص ۸۴۰، ۸۴۴.
۱۲۷. همان، ص ۸۸۷.

۱۲۸. ج ۲، ص ۷۳۴.
۱۲۹. همان، ص ۸۳۶.
۱۳۰. ص ۵۵۹ دیوان، در فیه مافیه مولانا جلال‌الدین تصحیح فروزانفر، ص ۱۰۰ و تعلیقات ص ۳۰۲ و نیز تاریخ و صاف و متون دیگر.
۱۳۱. این مثنوی با مقدمه و تصحیح و تعلیقات به کوشش دکتر یحیی قریب در سال ۱۳۳۳ ش چاپ شده است.
۱۳۲. مقدمه، ص مو.
۱۳۳. رک مقدمه ص مو - مج، نیز نکات و قواعد دستوری ص مج - نو.
۱۳۴. همان، ص ۱۳ متن.
۱۳۵. همان، ص ۲۲ متن.
۱۳۶. همان، ص ۲۴۸.
۱۳۷. همان، ص ۲۵۰.
۱۳۸. همان، ص ۱۵۵-۱۸۷.
۱۳۹. همان، ص ۳۵۶.

ظهیرالدین فاریابی

ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی^۱ با لقب «ظهیرالدین» و تخلص «ظهیر» (تولد حدود سال ۵۵۲-وفات ۵۹۸ ه.ق) مولدش *فاریاب* بلخ بوده و حدود سال ۵۵۷ ه.ق به نیشابور رفته و مداح *طغانشاه بن مؤید آی آبه* حکمران ادب دوست آنجا شده و تا پایان حیات او، یعنی ۵۸۲ ه.ق، در آن جا بوده و از آنجا به آذربایجان رفته و به سفرهای دیگری نیز پرداخته و امیران و بزرگان سلجوقی را مدح گفته است و یک ممدوح معروف او قزل ارسلان بن ایلدگز پادشاه آذربایجان و عراق بوده و پیش از همه درباره برادرزاده این پادشاه یعنی *نصره الدین ابوبکر بیشکین بن محمد بن ایلدگز* مدح گفته است و بنا به گفته خود، یکسال و نیم یا دو سال در اصفهان می‌زیسته و عبداللطیف صدرالدین خجندی از فقهای شافعی اصفهان را مدح گفته و پس از آن به آذربایجان رفته است؛ از صدر خجند نعمت و مالی نیافته. ظهیر در سال ۵۹۸ ه.ق در تبریز در گذشته و در مقبرة الشعراى آن شهر^۲ دفن شده است.

سبک ظهیر

پیش از هر سخن درباره سبک ظهیر، باید گفت که چنانکه در قرن هفتم تا نهم معروف شده و به شعر و دیوان او اشاره کرده‌اند، شهرت واقعی نبوده، اما در قرن هفتم با *انوری* مقایسه شده و بعضی او را بر *انوری* ترجیح داده‌اند، از این جهت به *مجدالدین همگر* (متوفی ۴۸۶ ه.ق) مراجعه کرده و از او خواسته‌اند که داوری کند^۳. و خواسته ادیبان به صورت منظوم بدین گونه بیان شده:

«جمعی ز ناقدان سخن، گفته ظهیر	ترجیح می‌دهند بر اشعار انوری»
«جمعی دگر بر این سخن، انکار می‌کنند	فی‌الجمله در محل نزاعند و داوری»
«رجحان یک طرف تو بدیشان نما که هست	زیر ننگین طبع تو، ملک سخنوری»

و مجد همگر در جواب نوشته است:

«شعر یکی برآمده چون در شاهوار	نظم دگر برآمده چون مهر خاوری»
«شعر ظهیر اگر چه برآمد ز جنس شعر	برتر ز انوری نزنند لاف شاعری»
«بر اوج مشتری نرسد تیر نظم او	خاصه که در ثنای گری و مدح گستری»

و امامی هروی با این قول موافقت کرده و گفته است:

«تمییز را ز بهر تناسب در این دو طور
هیچ احتیاج نیست بدین شرح گستری»
«کاین معجز است و آن سحر، آن شمع و این چراغ
این ماه، آن ستاره، آن حور و این پری»

و بطوریکه خواهیم گفت، سعدی و حافظ و جامی و دیگران، همه به شعر ظهیر توجه داشته و بصورت تضمین یا استقبال از او تتبع کرده‌اند؛ و این نیز معروف است که در قرن نهم، شاعری به جامی خطاب کرده و گفته است:

«ای باد صبا بگو به جامی
آن دزد سـخنوران نامی»
«بردی سخنان کهنه و نو
از سعدی و انوری و خسرو»
«کنون که سر حجاز داری
و آهنگ حجاز داری»
«دیوان ظهیر فاریابی
در کعبه بدزد اگر بیایی»^۴

و حق این است که ظهیر، مقلد شاعران خراسان در تغزل و از پیشوایان سبک عراقی به حساب می‌آید و به انوری بسیار توجه داشته و قصاید او را استقبال کرده و به تقلید سبک او پرداخته و چون نجوم می‌دانسته رأی انوری را دربارهٔ قران کواکب در^۵ ۵۸۲ هـ.ق و پیشگویی او را رد کرده و در سال ۵۸۱ هـ.ق در نیشابور رساله‌ای در ابطال این حکم نوشته^۶ و برای طغانشاه فرستاده است و ضمن قطع‌های هم گفته:

«سالتی که ز انشای خود فرستادم
به مجلس تو در ابطال حکم طوفانی»
«اگر در آن سخنت شبیهت است و می‌خواهی
که از جریدهٔ ایام نیز برخوانی»
«مرا چنانکه بود هم معیشتی باید
که بی‌غذا نتوان داشت روح حیوانی»^۷

و قطعۀ دیگری هم در همین موضوع رد کردن حکم طوفان^۸ دارد که به حکم انوری اشاره کرده است.

اکنون مناسب می‌دانیم پیش از شرح تفصیلی و تجزیه و تحلیل سبک ظهیر، نوشتهٔ چند تن از پژوهشگران را دربارهٔ سبک او بیاوریم. با توجه به آنکه بعضی از تذکره نویسان، دربارهٔ اش غلو و مبالغه کرده‌اند و او را «ملک الکلام»^۹ و «صدرالحکما»^{۱۰} و «افصح فصحا» و «افضل زمان» لقب داده و وصفش کرده‌اند.

دولتشاه سمرقندی می‌نویسد: «... در شاعری و فضل بی‌نظیر بوده، اکابر و افاضل متفق‌اند که سخن او نازک‌تر از انوری است.»^{۱۱} و جامی در بهارستان نوشته است: «وی از مشاهیر جهان است و افاضل دوران، تمام دیوان او مطبوع و مقبول است، به لطافت و سلامت سخن او هیچ کس نیست»^{۱۲} و آذر بیگدلی در آتشکده نوشته است: «به حلاوت گفتار و بلاغت اشعار نهایت امتیاز دارد، الحق فرید عصر خود بوده، قصاید رنگین و ابیات متین دارد.»^{۱۳} و هدایت نوشته است: «در شاعری، شیرین کلام و نازک خیال بود.»^{۱۴}

اما ناقدان و سخن‌شناسان معاصر، نظریات دقیق‌تر و معتدل‌تر درباره ظهیر و سبک شعر او داده‌اند. مثلاً هرمان اته در *تاریخ ادبیات* خود می‌نویسد: «بعضی او را بر انوری ترجیح می‌دهند، قصایدش بلاشک شباهتی به قصاید انوری دارد، ولی اگر در صنایع لفظی به او برسد، در عمق کار، قرین او نیست»^{۱۵} و فروزان‌فر نوشته است: «ظهیرالدین طاهرین محمد فاریابی (متوفی ۵۹۸) از شعراء زبردست قرن ششم است که در قصیده، سبکی خاص و لطیف دارد و تغزلات او نغز و دلپذیر است.»^{۱۶}

شلی نعمانی با تجزیه و تحلیل قصیده ظهیر با ردیف «گوهر» او را بنیادگذار دقت آفرینی و ایجاد معانی بکر و لطیف و دقیق می‌داند که از اختصاصات متأخرین است.^{۱۷}

و ادوارد براون نظرش این است: «اشعارش همیشه به همان آراستگی و جلای غالباً بی‌مزه خاص شعرای درباری ایران است، بدون ظهور گهگاه پرخاش، هجو یا احساس عمیق که اشعار انوری و خاقانی را رونق می‌بخشد.»^{۱۸}

و استاد دکتر صفا می‌نویسد: «سخن ظهیر در عین آنکه در کمال لطافت و روانی است، استوار و برگزیده و فصیح و دارای معانی و الفاظ صریح می‌باشد و وقتی به غزل‌های ظهیر برسیم کمال قدرت او را در شعر آشکار می‌بینیم»^{۱۹} و درباره غزل‌سرایی او نوشته‌اند: «وی در این نوع شعر، روش شاعران اواسط قرن ششم را (که عبارت بود از توجه بیشتری به ایراد معانی لطیف و الفاظ نرم و هموار) در غزل ادامه داد و در این راه از همه متقدمان پیش افتاد تا به جایی که باید گفت ظهیر، واسطه میان انوری و سعدی در تکامل غزل شمرده می‌شود.»

اینک بحث تفصیلی و تحلیلی ما در سبک شعر ظهیر:

قصاید: دیوان ظهیر فاریابی به جز چاپ هند، دو چاپ در تهران و مشهد شده، یکی در سال ۱۳۲۴ هجری قمری به کوشش حاج شیخ احمد شیرازی، و دیگری به سال ۱۳۳۶ شمسی با تصحیح و مقدمه و تعلیقات به کوشش دانشمند پژوهشگر آقای تقی بینش، در مشهد چاپ شده است. در چاپ قدیم تهران، ۱۴۹ قصیده و در چاپ مشهد، ۹۳ قصیده در متن اصلی و بقیه قصاید در ملحقات آمده است.

موضوع این قصاید محدود و بیشتر مدح و درخواست صله و جایزه و شکایت از روزگار خود و سختی معیشت، هم‌چنین خریدار نداشتن سرمایه سخن شاعر، و مدح پیشوای شافعیان و دینداران و وصف طبیعت بیشتر در بهار و فروردین است.

قصاید غالباً تقلید و تتبع و استقبال است^{۲۰}، چنانکه قصیده انوری را با قافیه
مُمال به مطلع:

«صبا به سبزه بیاراست دار دنیی را / نمونه گشت جهان مرغزار عقبی را»^{۲۱}
استقبال کرده به این مطلع:

سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را / مگر به حلّه ببینم جمال سلمی را»^{۲۲}

و قصیده ردیف «نشکند» شرف‌الدین حسام نسفی را استقبال کرده با این مطلع:
هرگز صبا ز زلف تو یک تار نشکند / تا قدر چین و قیمت تاتار نشکند»^{۲۳}

و مطلع قصیده حسام این است:
هرگز نگار طره به هنجار نشکند / تا بار عشق، پشت خرد، زار نشکند»^{۲۴}

و این قصیده را چند شاعر استقبال کرده‌اند.

ظهیر در مدح، بسیار غلو و مبالغه می‌کند و این بیت او در مدح قزل‌ارسلان
/یلدگنر معروف است که می‌گوید: «نه کرسی فلک نهد اندیشه زیرپای - تا بوسه بر رکاب
قزل ارسلان دهد»^{۲۵} که در جای خود خواهیم گفت سعدی، در بوستان به تعریض او را
پاسخ داده است.

نظیر این بیت زیاد دارد که می‌گوید: «شاهها چو عکس تیغ تو بر دشمن اوفتاد -
مه را ز بیم صاعقه در خرمن اوفتاد»^{۲۶}.

با این همه اغلب ممدوحان چندان به شعر مدیحه او توجهی نکرده و جایزه و
صله مناسبی نداده‌اند و او با تذلل و خواری، از فضل خود سخن گفته و از جمله در
قصیده سوگندنامه می‌گوید:

ز خدمت تو چه شاغل بود مرا به جهان / کدام خویش و قرابت، کدام مال و عمار
نصاب مایه من دانش است می‌دانی / که این متاع ندارد بها درین بازار»^{۲۷}

و جای دیگر گوید:

بضاعت سخن خویش بینم از خواری / بسان آینه چین میان رسته زنگ
من از خجالت و حیرت فتاده در کنجی / که کس نشان نهد نام دانش و فرهنگ»^{۲۸}

و بالاخره قصیده معروف او در شکایت از هنرهای خود و بی‌بهرگی آن به این
مطلع است:

مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد / که هر یکی به دگرگونه داردم ناشاد»^{۲۹}

و پس از آن گفته است:

کمینه پایه من شاعری است خود بنگر
که تا چه پایه کشیدم زدست او بیداد
ز شعر جنس غزل بهتر است و آنهم نیست
بضاعتی که توان ساختن بر آن بنیاد

و از میان ممدوحان شاعر کسی که او را راضی و خشنود ساخته، رکن‌الدین سلیمان شاه بن قلج ارسلان (۵۸۸-۶۰۰) بوده که به گفته ابن بی‌بی^{۳۰} قصیده‌ای برای او فرستاده با مطلع:

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
جان اگر جان در نیندازد، گران جانی کند^{۳۱}

و سلیمان شاه به جایزه هزار دینار و ده سر اسب و پنج سر استر و پنج غلام و پنج کنیزک و پنجاه نفر از هر نوع به قصاد او تسلیم فرمود.

تغزلات قصاید: آنچه در قصاید ظهیر جالب و گاهی نادر و نیز لطیف و بدیع است، تغزلات است که از لطف سخن و ظرافت و حسن بیان برخوردار است و باید گفت مرزی است میان سبک خراسانی و سبک عراقی که در قرن ششم آغاز می‌شود؛ و اینک یکی از تغزلات او:

نوروز فرخ آمد و بوی بهار داد
بوی بهار، مژده زلفین یار داد
یاری کز او وظیفه نوروز خواستم
گفت: «از لب رطب دهم» از غمزه خار داد
چون مار مهره خواستم از حقه لبش
در پیچ رفت زلفش و چون مهره مار داد
آمد غمش ولایت جان را ستد به زور
در دل نشست و قلعه جان را حصار داد^{۳۲}

صنایع بدیعی در شعر ظهیر به حد اعتدال است، مانند: تشبیه، ایهام تناسب، مطابقه.

در قصاید ظهیر ترکیبات دشوار و کلمات نامأنوس و تعبیرات ثقیل هم یافت می‌شود. اقتباسات قرآنی و امثال و ابیات عربی هم دارد مانند:

سپیده دم که شدم محرم سرای سرور
شنیدم آیه توبوا الی الله از لب حور^{۳۳}

و نیز:

شبی به خیمه ابداعیان کن فیکون
حدیث عشق تو می‌رفت و الحدیث شجون^{۳۴}

و «الحدیث شجون» مثل و در اصل «الحدیث ذوشجون»^{۳۵} است به معنی حرف حرف می‌آورد، و به گفته بیهقی^{۳۶} «از حدیث، حدیث شکافد» و در عربی هم «حدیث شجون» بکار رفته است. ظهیر از معلومات و اطلاعات خود در شعر استفاده می‌کند اما

بر روی هم گسترش مفاهیم و معانی علمی او در شعر به اندازه شاعران معروف قرن ششم مانند انوری، خاقانی و نظامی نیست.^{۳۷}

اوزان قصاید: بیست و هشت قصیده ظهیر، در بحر مجتث مثنی‌مخبون یا اخرب: «مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن» است و بیست و دو قصیده در بحر مضارع اخرب مکفوف محذوف: «مفعولُ فاعلات مفاعیلُ فاعلن» و نه قصیده در بحر خفیف محذوف مخبون: «فاعلاتن مفاعیلن فاعلن» سروده شده و هشت قصیده در بحر رمل مثنی‌مقبور: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» و هشت قصیده در بحر رمل مثنی‌مخبون مقصور: «فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن» است و در بحرهای منسرح و هزج و متقارب مثنی‌یا مسدس، هر کدام یک قصیده دارد.

قافیه و ردیف: قوافی قصاید ظهیر از قوافی معمول و متداول و غالباً از عیوب قافیه خالی است، بعضی قوافی دشوار و ثقیل نیز دارد، مانند «لایعقل» و «بحل» و «لم یزل» و «منتحل» و «مکتمل» و نظایر آن.

اما ردیف‌های قصاید، بیشتر فعلی است مانند: «دهد، بگشاید، اوفتاد، نشکند» اما ردیف‌های اسمی مانند: آفتاب، گوهر، چشم، دست، ملک، و در انتخاب ردیف‌ها ذوق و خوش طبعی بکار برده و با قدرت بیان و مهارت، آنها را آورده و ابیات را به آن ردیف‌ها پایان بخشیده است. و مجموعاً جزالت و سلاست بیان و انسجام دارد. مانند:

ای نور طلعت تو شده رهنمای چشم دیدار جان فزای تو برگ و نوای چشم^{۳۸}

و:

تو راست لعل درخشان و در میان گوهر میان لعل چرا کرده‌ای نهان گوهر

و بیت تخلص قصیده:

همین بس است که الماس طبع من دارد چو خنجر ملک شرق در میان گوهر^{۳۹}

و ردیف «نهاده‌ای» را چنین آورده:

ز آن زلف عنبرین که به گل برنهاده‌ای صدگونه داغ بر دل عنبر نهاده‌ای
مخمور عشق را نبود چاره‌ای که تو مَهر عقیق بر می و شکر نهاده‌ای^{۴۰}

و نکته‌ای که باید در پایان این بحث اضافه کنیم که ظهیر تخلص خود را در پایان قصاید نمی‌آورد و قصایدش همه شریطه ندارد و از این جهت کامل نیست.

ترکیب بند: در دیوان چاپ مشهد سه ترکیب بند و در چاپ سابق تهران پنج ترکیب بند وجود دارد که دارای چهار یا هشت بند است و همان مضامین و مفاهیم مدیحه را دارد و در بند اول و دوم وصف شب و صبح و تغزل و عشق و معانی لطیف آمده و بعد به مدح پرداخته است. و یک ترکیب بند این گونه آغاز می‌شود:

«دوش چون زلف شب به شانه زدند	رقم کفر بر زمانه زدند
«ماه را در چهار بالش چرخ	نوبت ملک پنجگانه زدند
«هر خدنگی که از مسیر شهاب	راست کردند و بر نشانه زدند
«از پی جدی کرکسان فلک	پر برین سبز آشیانه زدند
«گوش ناهید را که از پروین	حلقه پُر ز درّ دانه زدند» ^{۴۱}

غزلیات: در دیوان چاپ قدیم تهران، شصت و پنج غزل و در چاپ تصحیح بینش فقط پنج غزل در قسمت اصلی و بقیه در ملحقات نقل شده است در هر حال به غزل سرائی ظهیر کمتر توجه شده و قدرت بیان و اهمیت شاعری او را در قصیده سرائی دانسته‌اند و او را از قصیده سرائیان معروف شمرده‌اند^{۴۲} و خواهیم دید که غزل سرائیان قرون بعد از قصاید لطیف او استقبال کرده و مصراع‌های قصیده او را در غزل، تضمین کرده‌اند.

در کتاب تحقیق انتقادی در عروض فارسی، تألیف دکتر خانلری (که مقایسه اوزان غزل [۲۸ وزن] در نیمه دوم قرن ششم را طرح نموده) مطلقاً از ظهیر فاریابی نامی برده نشده است.^{۴۳}

حقیقت این است که خصوصیات غزل ظهیر را باید در تغزلات قصاید جستجو کرد، و در غزلیات او حالت آغاز سبک عراقی، مانند سایر شاعران قرن ششم، نظیر انوری، خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق دیده می‌شود که ما در جای خود راجع به غزلیات آنان بحث کرده‌ایم. با این همه غزلیات ظهیر در پیش‌رفت سبک عراقی مؤثر بوده^{۴۴} و دست‌مایه شاعران آن سبک قرار گرفته است. و اینک یک غزل:

خیالش تا سحر با من به یک پیراهن است امشب	نظر بر هر چه اندازم به چشمم گلشن است امشب
سحر از خانه گویا عزم بیرون آمدن دارد	اگر در عیش باشم تا سحر، حق با من است امشب
نبندد در به رویم تا دهد در بزم خود جایم	نمی‌دانم چه زاید صبحدم، آبستن است امشب
شکستم توبه را از بس شکن در زلف او دیدم	دل زاهد شکست از من، چه بشکن بشکن است امشب
نسیم شوق من گویا گشاد از رخ نقابش را	که عکسش پرتو افکنده است و عالم روشن است امشب
ظهیر از مصر حسن او نسیم صبح می‌آید	مشام شوق من بر بوی این پیراهن است امشب ^{۴۵}



عشق در غزلیات ظهیر صوری و ظاهری است، جنبه‌های عرفانی و صوفیانه کم دارد.

قطعات: در دیوان چاپ سابق تهران یکصد و چهارده قطعه و در چاپ دوم نود قطعه در متن اصلی و قسمتی دیگر در ملحقات ضبط است. موضوع قطعات، مدح و ذم، و تقاضا و شکایت از درد جسمانی و نظیر این‌هاست و هجو و رکاکت الفاظ و هزل و مطایبه، به خلاف انوری و دیگر هجوگویان قرن ششم کم دارد.

قطعات دو بیت تا ده بیت و پانزده بیت است، قطعات با زبانی ساده و بی‌پیرایه و با کلمات آسان و زود فهم سروده شده است. مثلاً:

به خواب دوش چنان دیدی که صدر جهان	بخواند پیشم و زر داد و خلعتی بخشید
شدم به نزد معبر سؤال کردم ازو	جواب داد که این جز به خواب نتوان دید ^{۴۶}

و قطعه دیگر:

ای رسیده مواهب تو به من	همچو بوی شفا به بیماران
گر چه در خورد همت تو نبود	رد نکردم چو خوبشستن داران
پایه ابر برتر است، از آنک	رد توان کرد سوی او باران ^{۴۷}

رباعی: در چاپ سابق تهران نود و دو رباعی و در تصحیح بینش پنجاه و چهار رباعی در اصل و بقیه در ملحقات است. این رباعیات در عشق و می و ساغر، هم چنین خطاب به شاه و امیر گفته شده، وصف حال دل و شکایت از غم و اندوه نیز در آنها هست. مثلاً:

دیشب خردم نصیحتی پنهان گفت	در گوش دلم گفت، دلم با جان گفت
باکس غم دل مگوی زیرا که نماند	یک دوست که با او غم دل بتوان گفت ^{۴۸}

و نیز گوید:

بار خار قناعت ار بسازی یک بار	در هر قدمی برویدت صد گلزار
با خارکشان نشین که اندرده روز	صد برگ بساخت گل ز یک پشتۀ خار ^{۴۹}

و ناگفته نگذاریم که در دیوان چاپ اول تهران دو مثنوی و در متن اصلی چاپ مشهد یک مثنوی هست و از مثنویات یکی در مدح و یکی در مغالزه و عشق و وصال یار است و در یک مثنوی که در چاپ سابق تهران عنوان تمثیلی دارد، و در آن یک مطایبه معروف آمده است.^{۵۰}

شهرت اشعار ظهیر: صاحب المعجم به شعر ظهیر توجه خاص داشته و در موارد مختلف مانند المام ترک ادب در سؤال، انتحال، اغراق، تخلص قبیح، از شعر او مثال آورده^{۵۱}، و در صنعت «تفویف» قصیده‌ای از ظهیر نقل کرده است^{۵۲}. با مطلع:

گیتی ز فر دولت فرمانده جهان ماند به عرصه حرم و روضه جنان^{۵۳}

و «تفویف» به تعریف شمس قیس این است: «آن است که بنای شعر بر وزنی خوش و لفظی شیرین و عبارتی متین و قوافی درست و ترکیبی سهل و معانی لطیف نهند، چنانکه به افهام نزدیک باشد... و هر بیت در لفظ و معنی به نفس خود قائم بود... و جمله قصیده یک طرز و شیوه بود و عبارت گاه بلند و گاه پست نشود...»^{۵۴}

در امثال و حکم ده خدا هم حدود ۲۰۰ بیت از ظهیر نقل شده است؛ بعضی اشعار ظهیر شهرت یافته و همه جا نقل شده است مانند:

جزای حُسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را^{۵۵}

و این بیت:

«بگو به خواب، که امشب میا به دیده ما جزیره‌ای که مکان تو بود، آب گرفت»^{۵۶}

ظهیر و دیگر گویندگان: جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی، ترکیب بندی در مدح ظهیر دارد که ضمن آن گفته است:

ای کلک نقشبند تو برهان نظم و نثر وی طبع دلگشای تو سلطان نظم و نثر
غواص بحر علمی و نقاد عین فضل معیار جد و هزلی و میزان نظم و نثر^{۵۷}

ظهیر هم یک قصیده جمال الدین را استقبال کرده است.^{۵۸}

در قرن هفتم هجری قمری، سعدی به ظهیر توجه خاص داشته و در بوستان سخن اغراق آمیز او را در مدح قزل ارسلان رد کرده و گفته است:

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
مگو پای عزت بر افلاک نه بگو روی اخلاص بر خاک نه^{۵۹}

و این غزل سعدی هم به مطلع:

رها نمی کند ایام در کنار منش که داد دل بستانم به بوسه از دهنش^{۶۰}

از قصیده ظهیر استقبال کرده که چنین است:

هزار توبه شکسته است زلف پرشکنش کجا به چشم در آید شکسته حال منش؟!^{۶۱}

و مرحوم محمد قزوینی در مقدمه دیوان حافظ^{۶۲} نوشته است که حافظ در قصاید خود شیوه ظهیر فاریابی را پیروی کرده و معتقد به سبک و اسلوب او بوده و قصاید او را استقبال کرده، چنانکه قصیده حافظ به مطلع:

« شد عرصه زمین چو بساط ارم جوان از پرتو سعادت شاه جهان ستان »

به استقبال قصیده ظهیر است به مطلع:

« گیتی ز فرّ دولت فرمانده جهان مانده به عرصه ارم و روضه جنان »

و حافظ مصراعی از ظهیر را تضمین کرده به این صورت:

مرا امید وصال تو زنده می‌دارد وگر نه هر دم از هجر تست بیم هلاک^{۶۳}

که مصرع اول از قصیده ظهیر است که در قصیده‌ای گفته:

«مرا امید وصال تو زنده می‌دارد وگر نه بی تو نه جانم بماند و نه اثرم»^{۶۴}

و در یک غزل حافظ به مطلع: «نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر - هر آنچه

ناصر مشفق بگویدت، بپذیر»

و در پایان بیتی در چند نسخه خطی آمده به این شکل: «چه جای گفته خواجه

و شعر سلمان است - که شعر حافظ بهتر ز شعر خوب ظهیر»^{۶۵}

آخرین سخن این است که جامی، شاعر معروف در دفتر اول سلسله الذهب^{۶۶} این

بیت ظهیر را که گفته: «شعر در نفس خویشتن بد نیست - ناله من زخست شرکاست»

تضمین کرده و گفته: «شعر در نفس خویشتن بد نیست - پیش اهل دل این سخن رد

نیست/ ناله من زخست شرکاست - تن چو نالم ز شر ایشان کاست» و در دفتر سوم

سلسله الذهب^{۶۷} به او تعریض کرده است.

پی‌نوشتها

۱. برای شرح حال و آثارش رک: *آتشکده آذر، مجمع الفصحا، تاریخ ادبیات ایران* تألیف دکتر صفا ج ۲، مقدمه دیوان ظهیر تصحیح تقی بینش، کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا، تألیف دکتر ضیاء‌الدین سجادی.
۲. رک همین کتاب، کوی سرخاب تبریز و مقبرة الشعرا، ص ۳۴۹.
۳. *شعر العجم*، تألیف شبلی نعمانی، ترجمه فخر داعی، ج ۱، ص ۲۱۶.
۴. *مجمع الفصحا*، چاپ دکتر مظاهر مصفا، ج ۲، ص ۸۵۲.
۵. این پیشگویی انوری و ابطال آن در اغلب کتب تاریخ و تذکره‌ها نقل شده و ما ضمن شرح حال انوری و نیز خاقانی آورده‌ایم و به همه ماخذ، اشاره کرده‌ایم.
۶. *تاریخ ادبیات دکتر صفا، مقدمه دیوان تصحیح بینش؛ تاریخ گزیده، تصحیح دکتر نوایی*، ص ۴۶۴-۴۶۵.
۷. *دیوان ظهیر*، ص ۳۴۴.
۸. *دیوان*، ص ۲۴۸.
۹. *عوفی، لباب الالباب*.
۱۰. *عرفات العاشقین*.
۱۱. چاپ هند، ص ۵۴.
۱۲. چاپ افست تهران، ص ۹۶.
۱۳. چاپ دکتر شهیدی، ص ۳۲۰.
۱۴. *مجمع الفصحا*.
۱۵. ترجمه دکتر شفق، ص ۱۲۱.
۱۶. *زندگانی و آثار مولانا*، چاپ دوم، ص ۲۶، حاشیه ۴.
۱۷. *شعر العجم*، ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۵، ص ۳-۴.
۱۸. *سنایی تا سعدی*، ترجمه صدری افشار، ص ۱۰۴، از فردوسی تا سعدی، ترجمه علی پاشا صالح ص ۶۹۵ با تغییر عبارت ترجمه.
۱۹. *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، ص ۷۵۸.
۲۰. راجع به استقبال از شاعران رک مقدمه *دیوان*، چاپ بینش، ص نود و هفت - صد.
۲۱. *دیوان انوری*، تصحیح مدرس رضوی، ج ۱، ص ۱، نیز رک قافیه ممال به قلم نگارنده در *یادنامه مرحوم سادات ناصری*، چاپ دانشگاه علامه طباطبائی.
۲۲. *دیوان*، چاپ بینش، ص ۱۲.
۲۳. *دیوان*، چاپ سابق، تهران، ص ۶۹، تصحیح بینش، ص ۸۹.

۲۴. مقدمه دیوان خاقانی به کوشش نگارنده این سطور، ص سی و دو، نیز مقاله نامگذاری اشعار در مجله سخن.
۲۵. دیوان، ص ۱۱۲.
۲۶. دیوان چاپ تهران، ص ۱۰۶، چاپ بینش، ص ۳۶۱ در ترکیبات.
۲۷. دیوان به کوشش بینش، ص ۱۴۱.
۲۸. همان چاپ ص ۱۷۸، چاپ تهران ص ۱۵۶.
۲۹. دیوان، چاپ بینش، ص ۶۶.
۳۰. به نقل از فروزان‌فر در زندگی و آثار مولانا، چاپ دوم، ص ۲۶.
۳۱. دیوان، چاپ بینش ص ۶۷، چاپ سابق تهران، ص ۷۱.
۳۲. چاپ بینش، ص ۵۹.
۳۳. همان کتاب، ص ۱۴۷.
۳۴. ص ۲۲۹.
۳۵. مجمع الامثال میدانی، ج ۱، ص ۲۷۵، امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۲۴۱.
۳۶. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض ص ۱۴۱ و «از سخن، سخن شکافد» ص ۱۷۲ و رک اشعار و امثال فارسی، تاریخ بیهقی، تحقیق نگارنده در یادنامه بیهقی چاپ دانشگاه مشهد.
۳۷. آوردن ابیات عربی در قصاید فارسی و ساختن ملمع و اشعار عربی، بر عربی دانی او دلالت دارد.
۳۸. دیوان به کوشش بینش، ص ۲۰۹.
۳۹. همان، ص ۱۴۵.
۴۰. همان، ص ۲۵۴.
۴۱. همان، ص ۳۵۰ دیوان.
۴۲. تحول شعر فارسی، تألیف زین‌العابدین مؤتمن، ص ۱۲۸، مقدمه دیوان ظهیر و مآخذ دیگر، و در تحول شعر فارسی ص ۲۶۹، ضمن نام غزل‌سرایان معروف، نامی از ظهیر نیامده است.
۴۳. صفحات ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹.
۴۴. آفاق غزل فارسی، تألیف دکتر صبور، ص ۳۶۶.
۴۵. چاپ سابق تهران، ص ۳۳۰، چاپ دیگر ندارد.
۴۶. دیوان، ص ۳۱۱.
۴۷. دیوان، تصحیح بینش ص ۳۳۵.
۴۸. همان، ص ۳۷۰.
۴۹. همان، ص ۳۷۶.
۵۰. چاپ تهران، ص ۳۲۳، چاپ دیگر، ص ۳۶۴، بدون این عنوان.
۵۱. صفحات ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۲۸۳، ۲۶۹.

۵۲. همان، ص ۲۴۹.
۵۳. دیوان، ص ۲۱۴.
۵۴. المعجم، ص ۲۴۵.
۵۵. دیوان ص ۱۶، قافیه ممال.
۵۶. دیوان ص ۳۶۶ و مصراع اول به این شکل: «بگو به خواب که در چشم من میا امشب»
۵۷. دیوان جمال‌الدین، چاپ وحید دستگردی، ص ۳۴۹.
۵۸. مقدمه دیوان، ص نود و نه، و متن ص ۲۲۹.
۵۹. کلیات سعدی، تصحیح فروغی، ص ۱۱ از بوستان، تصحیح دکتر یوسفی، ص ۱۰.
۶۰. کلیات سعدی، ص ۱۷۸ غزلیات.
۶۱. دیوان ظهیر، چاپ تقی بینش، ص ۱۶۳.
۶۲. ص فیه، حاشیه ۱.
۶۳. دیوان حافظ، تصحیح قزوینی، ص ۲۰۴.
۶۴. چاپ سابق تهران، ص ۱۶۹، چاپ بینش ص ۱۹۰: «وگر نه بی تو نه عینم بماند و نه اثرم».
۶۵. دیوان حافظ، ص ۱۷۴، حاشیه ۱.
۶۶. جامی، تألیف علی اصغر حکمت، ص ۱۱۵.
۶۷. همان کتاب، ص ۱۲۲، هفت/ورنگ چاپ مدرس گیلانی، ص ۲۰۲: «کو ظهیر آن به مدح نغمه سرای - کرده نه کرسی فلک ته پای...».

کلیاتی درباره «سبک شعر فارسی» در قرن هفتم

کلیات

قرن هفتم - عصر سعدی و مولوی - دو ستاره قدر اول آسمان شعر و ادب فارسی و دو نابغه ادب و عرفان - یکی غزل عاشقانه و مثنوی اخلاقی (بوستان) را به اوج کمال و شهرت رسانده و دیگری غزل عارفانه (کلیات شمس) و مثنوی عرفانی و حکمی را بدانجا رسانیده که مانند شاهنامه فردوسی و غزلیات حافظ در شعر و ادب جهان هم‌تا ندارد. می‌توانیم قرن هفتم را از تولد مولانا جلال‌الدین مولوی (۶۰۴ هـ.ق) تا وفات سعدی (۶۹۱ یا ۶۹۴ هـ.ق) بحساب آوریم. بعضی تاریخ ولادت سعدی را هم ۶۰۴ یا ۶۰۶ یا ۶۰۱ دانسته‌اند. تصنیف «الهی‌نامه» و «اسرارنامه» (حدود ۶۰۰ هـ.ق) و «خسرونامه» (گل و هرمز) به سال ۶۰۳ هـ.ق را مبدأ پیدایی آثار منظوم قرن هفتم و عشاق‌نامه یا ده‌نامه عراقی (۶۸۲ یا ۶۸۳ هـ.ق) را پایان آن می‌توان بشمار آورد. از خصوصیات بارز «سبک شعر» در قرن هفتم، کمال یافتن غزل عشقی و عرفانی (سعدی، مولانا، عراقی)، و دنبال گرفتن غزلیات انوری و خاقانی و ظهیر و عطار و حتی استقبال از آنان است....

شاعران معروف در قرن هفتم، پیرو شاعران بزرگ این قرن بودند، اما بعد، این پیروی را رها کرده و خود مکتبی خاص و سبکی تازه بوجود آوردند، سعدی پیرو نظامی و انوری، مولانا پیرو سنائی و عطار و خاقانی و دیگر شاعران است (سعدی در تصنیف بوستان به شاهنامه توجه داشته است).

چون مداحی و ستایش‌گری شاهان و درباریان کم شد، قصاید مدحیه هم از رواج افتاد و شعر به میان جامعه آمد و به زبان آنان گفته شد، حتی جمعی از مخاطبان مولانا در مثنوی افراد عامی و بی‌سواد بودند و شاعران غالباً برای آنها و مطابق فهم آنان سخن می‌گفتند. غزل‌های سعدی هم بدین جهت روان و ساده و لطیف گفته شده که هر یک وزن و موسیقی جالب دارد و به طبع خواص و عوام هر دو ملایم افتاده، ورد زبانها شده و به خوانندگی و نغمه‌پردازی درآمده است. مولانا در غزل نیز موسیقی را بیشتر رعایت کرده و مطابق طبع غزل خوانان، غزل سروده است. (اوزان غزل‌های مولوی).^۱

در قرن هفتم، شاعران بیشتر به معانی و اندیشه‌ها در شعر پرداخته‌اند، به این جهت از تصنع و تکلف و توجه به الفاظ کاسته شده، حتی در اوزان عروضی و قافیه و قواعد شعری نیز مسامحه روا داشته‌اند. مولانا می‌گوید:

قافیه اندیشم و دل‌دار من	گویدم مندیش جز دیدار من
*	
قافیه و مفعله را گو همه سیلاب ببر	پوست بود پوست بود، در خور مغز شعرا
رستم از این بیت و غزل ای شه دیوان ازل	مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا
*	
حرف و گفت و صوت را برهم زنم	تا که بی این هر سه با تو دم زنم

فرم‌ها و قالب‌های شعری هم در قرن هفتم گاهی درهم ریخته است و نمی‌توان گفت که شعری واقعاً قصیده است یا غزل، زیرا در یک غزل بعضی ابیات به قصیده می‌خورد و به عکس، یا قصیده‌های کوتاه که در بعضی دیوان‌هاست. (کلیات شمس، کلیات سعدی...)

مدح شاهان و وزیران و امیران، به مدح بزرگان دین و دانش و عرفان تبدیل شده، بنابراین الفاظ و ترکیبات و تعبیرات نیز تغییر یافته است. عراقی در مدح زکریای مولتانی، مولوی درباره شمس تبریزی، سعدی درباره علاءالدین جوینی. در همان قصاید مدحیه شاهان و وزیران هم تحول سبک پیدا شده و شاعر در این دوره مانند شاعران قرن چهارم و پنجم و شش مداحی نمی‌کند.^۱ بعضی از شاعران از مداحی پرهیز کرده‌اند، چنانکه سیف فرغانی تعبیر «اصطبل ثناخوانی» را آورده است.

شعر در این قرن لطف معنی و لفظ را با هم دارد و بعضی مانند شعر سعدی سهل ممتنع آمده و تا حد اعجاز سخن و ساحری رسیده است.

حکمت و پند و موعظه و مسائل دینی و اخلاقی و اجتماعی یا بصورت مستقیم (شعر سعدی) یا در کسوت عرفان و تصوف در شعر قرن هفتم مطرح شده است.

آیات و احادیث و اساطیر و قصص انبیا زیاد در روح و درون شعر وارد شده و جای‌گاه خاص یافته^۲ است. (سعدی در بوستان...)

شاعران قبل از قرن هفتم مخصوصاً شاعران قرن ششم، مستقیم یا غیرمستقیم در شاعران قرن هفتم تأثیر داشته و بسیاری از آثار آنان در این قرن تتبع شده. (بوستان به تقلید از شاهنامه) عراقی، هزار بیت به تقلید حدیقه^۳ سروده است. ترجیع‌بند عراقی در وصف می و میخانه بر وزن مفعول مفاعله فعلون است. سیف فرغانی در همین قرن مقلد سعدی بوده است.

شعر فارسی از مرز ایران خارج شده و کسانی مانند امیر خسرو دهلوی مقلد نظامی گنجوی بوده‌اند در آسیای صغیر هم مقلدان شعر فارسی بسیار بوده‌اند.^۴

اگر از نظر موضوع اشعار دوره‌ها را تقسیم کنیم این‌گونه تقسیم می‌شود: داستانی، عرفانی، تربیتی و اخلاقی، انتقادی، ساقی‌نامه‌ها، اشعار دینی، اشعار مصنوع، ماده تاریخ، شکوائیه و بدبینی (مواردی متعدد با رعایت اجزای فرعی^۶). حماسه‌های تاریخی در قرن هفتم زیاد است^۷، اما نه از شاعران معروف مانند جهانگیرنامه. از نوع حماسه‌های دینی در این قرن زراشت‌نامه و بهاریات بهرام پژدو پسر بهرام صاحب ارداویراف‌نامه را می‌توان نام برد. در این قرن شعر مصنوع - که شاعر به تکلف و تعهد صنایع را در شعر آورده - کم شده و فقط در اوایل قرن هفتم ذوالفقار شروانی قصیدهٔ مصنوع ساخته است.

حمله مغول و از هم پاشیده شدن حکومت و خرابی‌ها و کشتارها، طبعاً بی‌اعتنائی به دنیا و گوشه‌گیری و درون‌گرایی را بیشتر در میان شاعران رواج داده و روی آوردن به خانقاه‌ها و شعر گفتن و شعر شنیدن در آن مجالس را رونق بخشیده، ناچار شعر در وزن و موسیقی کلام و لفظ و معنی تغییر کرده و به صورتی دیگر - که غالباً تا این قرن سابقه نداشته (اشعار مولانا، عراقی و سعدی) - درآمده است. وجد و سماع هم بوده است^۸.

مسافرتها در شعر عرفانی قرن هفتم تأثیر گذاشته (مسافرتهای سعدی، مولانا، عراقی).

بعضی از شاعران قرن هفتم در فنون مختلف دست داشته‌اند و اغلب واعظ، قاضی، خوش‌نویس، هنرمند و عالم به دانش‌های گوناگون بوده‌اند. رکن دعوی‌دار، معاصر کمال‌الدین اسمعیل ذواللسانین بوده است.

ملمع‌سازی در این قرن بیشتر مورد توجه واقع شده (ملمعات سعدی، ملمعات مولانا جلال‌الدین، حتی ملمع ترکی^۹، ملمع عراقی در ترکیب‌بند و سایر اشعار). خصوصیات لفظی شعر در قرن هفتم، ورود لغات ترکی مغولی در شعر است^{۱۰}. در برابر آن، ترکیبات عربی هم در این قرن زیاد در شعر وارد شده است.

بر روی هم شعر قرن هفتم، شعر ناب و دارای جوهر شعری واقعی است. خوانندهٔ اشعار این قرن، چنان مجذوب مفاهیم و معانی و وزن و موسیقی شعر می‌شود که لفظ را از یاد می‌برد و به خصوصیات لفظی یا حتی غلط قافیهِ یا لفظ اصلاً توجه ندارد. بسیاری از موضوعات شعری در این دوره از اعتبار می‌افتد. مانند حسبِ حال، مدح، سوگند، هجو و هزل... و بعضی موضوعات، محفوظ مانده است، مانند شعر در مذمت شعر (اثیرالدین اومانی).

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رک مقاله نگارنده این سطور به عنوان «بحر رجز در دیوان شمس»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی، دانش‌گاه شیراز.
- ۲- سعدی قصاید مدحیه فراوان دارد. مقاله ممدوحان سعدی به قلم محمد قزوینی در سعدی‌نامه چاپ وزارت فرهنگ.
- ۳- حدیث مثنوی، تألیف فروزان‌فر.
- ۴- تذکره می‌خانه به کوشش احمد گلچین معانی ص ۴۸، مقدمه دیوان عراقی تصحیح سعید نفیسی.
- ۵- گویندگان قفقاز، تألیف عزیز دولت‌آبادی، تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۳ بخش ۲، شعر فارسی در آسیای صغیر تألیف سیدرضا خسروشاهی.
- ۶- تاریخ ادبیات دکتر صفا: ج ۳، بخش ۲، ص ۳۱۸ - ۳۴۳.
- ۷- حماسه سرایی در ایران: تألیف دکتر صفا، تاریخ ادبیات دکتر صفا.
- ۸- مقاله ملّمع، به قلم نگارنده این سطور در مجله آینده.
- ۹- تاریخ ادبیات دکتر صفا: ج ۳، بخش ۲، ص ۳۱۳ - ۳۱۸.
- ۱۰- سماع در تصوف، مقدمه مبانی عرفان و تصوف: دکتر سید ضیاء‌الدین سجّادی، انتشارات زوار.